

ترجمه بهرامشاهی کلبه و دمنه در حدود سنه ۴۰۰ یعنی مراب صد سال قبل از آن پس چگونه ممکن است شعری از کمال اسمعیل در کلبه و دمنه مذکور باشد، و بنا برین لابد باید فرض کرد که کمال الدین اسمعیل بیت مزبور را بتوان نصیب در ظنی غزل خود آورده نه آنکه اصل شعر از خود او بوده است و چون بیت بغایت مشهوری در آن عصر بوده اشاره بنصیب را نیز لازم ندیده، و غواجه حافظ نیز ظاهراً یا بیت مزبور را بناسبت وجود آن در غزلی مشهور از کمال اسمعیل از خود او پنداشته بوده یا آنکه شاید مراد وی از «کمال» شاعری دیگر بوده از متقدمین غیر کمال اسمعیل اصفهانی معروف و الله اعلم بتفصیله الامر.

ص ۸۱ س ۶-۷،

مِنْ آسَا عِنْدَ اللَّهِ حَقِّي إِذَا • أَدْنَيْتُ لَا بَعُثُوا عَنِّي ذُنْبِي
الْعَفْوُ يُرْجَى مِنْ بَنِي آدَمَ • فَكَيْفَ لَا يُرْجَى مِنَ الرَّسِيدِ

این دو بیت از ابو القاسم علی بن محمد البهلی الایلی از شعراء شام است (رجوع شود بنسخته البیضا لعالی طبع آقای اقبال ج ۱ ص ۱۹، و خاص الخاص من مؤلف طبع مصر ص ۱۶۴ که در هر دو موضع در مصراع دوم از بیت اول «لا بغفر لی ذنبی» دارد بجای «لا بعثوا عن ذنبی».)

ص ۱۱۵ س ۶-۷،

ظَهَرَ الْحَقُّ نَابِتَ الْأَرْكَانِ • صَاعِدَ النَّجْمِ عَلَيَّ الْبُنْيَانِ
وَ هَوَى لِلرَّذَى دَرُؤَ السُّنْفِ وَ الْبَعْثِ وَ أَهْلُ الضَّلَالِ وَ الطُّغْيَانِ

مطلع نصبت است از ابو القاسم حسن بن عبد الله المسعودی در مدح سلطان محمود غزنوی در موقع غلبه او بر ایلک خان ترك (رجوع شود بشرح تاریخ بینی از مشیخ ج ۲ ص ۸۷-۸۸) که در آنجا در بیت دوم «السُّنْفِ» دارد بجای «السُّنْفِ» و بدون «ك» بین افرید بصواب است.

جلد سوّم از تاریخ جهانگشای جوینی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

رَبِّ بَسْرَ

پاس و آفرین خدای راست ^(۱) آنک اختران رخشان پرتو روشنی ^(۲) ۱۳۹۶
و پاکی او اند تابنده، و چرخ گردان بخواست و فرمان اوست پاینده ^(۳)،
پرسنیدن اوراست سزاوار، دهنده که خواستن ازو بیش ^(۴) نیست خوش
گوار، هست کننده از نیستی، نیست کننده پس از هستی، ارجمند گرداننده
بندگان از خواری، در پای افکننده گردن کشتان از سروری، پادشاهی
اوراست زینده، و خدائی اوراست در خوردن، بلندی و برتری از درگاه
او جوی و بس، هرچه نه اوست همه زیب و فریب است و هوس،
هر آنک ^(۵) از روی نادانی نه اورا گزید گزند او ناچار بدورسید ^(۶)،
هستی هرچه نام هستی دارد بدوست، نیک و بد و سود و زیان ^(۷)
ازوست،

(۱) ح: ازرد جهان آفرین راست، (۲) کذا فی آج ده ز، ب در حاک

بخط الحاقی افزوده: مصودی که، ح افزوده: پرستندگی (= پرسنیدن که)، و معنی نسخ
ب ح ارجح است ولی ما ملاحظه اکثریت نسخ را حتی المقدور از دست نبردهیم،

(۳) کذا فی ج ده ز، آ: ازو بش، ه: ازو منش، ح: ش ازو، ب بتصحیح
الحاقی: از غیر او، - گویا پیشه یعنی «الآ» و «غیر» مستعمل بوده است و «ازو

بش» در متن بلا شک یعنی «از غیر او» میباشد، و نظیر این عبارت است در صفة
آیه که دستگیر عاصیان آن پیش نیست» یعنی غیر آن نیست، (۴) ح فقط: آنک

هر آنک، (۵) فقط: رسد، (۶) کذا فی آج ه ح، ز افزوده: هم،
د افزوده: بقدرت (اوست)، ب بتصحیح الحاقی افزوده: جمله،

جهان را بلندی و پستی نوی . ندانم چهای^(۱) هرج هستی نوی
 و درود بر پیمبر باز پسین، پیش رو پسران پیشین، گره گشای هر
 بندی، آموزند هر بندی، گمراهان را راه نمایند، و گناه کاران گروه
 خویش را خواهند، فرستاده مردم و پری، آگاهانند از بهر داوری، همه
 زفانی نام او ستوده، و همه گوئی آواز او شنوده، و همچنین بر یاران
 گزیده و خویشان پسندیده او باد، تا باد و آب و آتش و خاک در
 آفرینش بزرگارت و گنل بر شاخهای^(۲) سبز و نرم بسز خار،
 چون در مجلد پیشه^(۳) احوال خروج چنگر خان و اسبیلای او بر
 اقلیم و جلوس فآن و کیوک خان و کیفیت وقایعی که در عهد ایشان
 ۱۰ بود بحسب معرفت مسطور شد و احوال سلاطین خوارزم و غیر ایشان
 از طرف نشینان بر اندازه وقوف از ابتدای کار تا انتهای روزگار هر يك
 مذکور گشت اکنون درین مجلد دیگر ذکر جلوس پادشاه جهان منکو
 قآن و امور و^(۴) احوال که در عهد خانیت او واقع گشت و می گردد و
 حرکت^(۵) پادشاه زاده گیتی هولاکو بیلاکوی غری و کیفیت احوال هر يك
 ۱۱ از ملوک عصر و طرف نشینان وقت در مطاوعت و عصیان از آغاز تا
 سر انجام یاد کرده می شود و در جمگی احوال از حضرت ذوالجلال از
 بادرات^(۶) اعمال و صادرات احوال استغفار می کند و از مواقع افلام^(۷)
 و هنوات کلام استغالت می نماید و از فیض فضل بی دریغ که دستگیر
 ۱۲ عاصیان آن پیش^(۸) نیست آمرزش می خواهد،

(۱) کذا فی آ، ب د ه ز ح حه، ج جهی، (۲) کذا فی ز، آب
 د ح: شاخها، ه: شاعسای، ج: شاعسار، (۳) کذا فی س نخ، د:
 پیشین، (۴) آ این و او را ندارد، ز اصل جمله را ندارد، (۵) کذا فی ح،
 آب ج ه ز: بر حرکت، د: ب حرکت، (۶) تصحیح فیاهی، آ ح: بادرات،
 ب د ز: نادران، ج ه: واردات، (۷) کذا فی جمع اشخ، مواقع افلام
 یعنی مساقط افلام یعنی غترات و زلات آن است، (۸) کذا فی د ز، آ ح: آن
 دش، ج: آن بشر، ه: جز آن، ب: بتصحیح الحاقی: بغیر آن، - رجوع کنید
 بص گذشتہ ج ۲،

ذکر احوال الغ نوین و سرفوتی بیکی^(۱)

جایگاه پدر بچکم باسا و آیین مغول یسر اصغر رسد که از خانون بزرگتر باشد^(۲) و الغ نوین پسر کهنتر^(۳) بود از خانون^(۴) بزرگتر و چون باسای چنگر خان آن بود که اوکنای خان باشد او^(۵) التزام اشارت پدر را در اجلاس قآن بر تخت خانی سعی بلیغ بتقدیم رسانید و جدّه و اجتهاد زیادت می نمود نسا او را بر مقر پادشاهی ممکن گردانید، و میان برادران بتخصیص قآن و او^(۶) موافقتی زیادت از درجه اخوت بود،

تَجَاوَزَتْ الْقُرْبَى الْوَدَّةَ بَيْنَنَا . وَ أَصْبَحَ آذُنِي مَا يَهُدَى الْبَنَاسِبُ^(۷)

با^(۸) قآن بلشکر خدای^(۹) رفت و آن مصلحت را چنانک ذکر رفتست بعزیمت و صریمت و کنایت^(۱۰) و شجاعت کنایت کرد^(۱۱) و آن^(۱۲) ولایات شرقی بدان سبب ایل و متفاد شد^(۱۳)، چون براد و کام مراجعت نمود

(۱) کذا فی ح ذکر احوال الغ نوین و سرفوتی بیکی، د: ذکر سرفوتی بیکی و الغ نوین، ه: آغاز مطلب، ز: بندهار یک - طر بیاض بجای این عنوان، آ: ب: ح نه عنوان را دارند و نه بیاض بجای آن، (۲-۳) کذا فی ح، آ: ب: د: ه: و الغ کهنر، ولی در ب بخط جدید یک کلمه دتوی، روی الغ نوشته است، ز: و الغ نوین کهنر، ج: و الغ ایف کهنتر (کذا)، - الغ نوین (نوین) یعنی «امیر بزرگ» لقب توی پسر چهارم چنگر خان است (رجوع بهرست ج ۱ و جمیع التواریخ طبع بلوچه ص ۱۶۹)، (۴) آ: خانوان، (۵) کذا فی ح ز، آ: ج: د: ه: او را ندارند، ب: بتصحیح الحاقی «توی» بجای «لوه»، ه: «وه» بجای «اوه»، (۶) آ: ج: د: ه: او را ندارند، (۷) رجوع کنید به ج ۲ ص ۲۶۰، (۸) کذا فی ح، آ: د: ه: ز: ه: او را ندارند، ج: و الغ ایف (کذا) در عهد قآن آخ، ب: بخط الحاقی افزوده: حسب الأمر (بجای «بها»)، - رجوع کنید به ج ۱ ص ۱۵۰ ن ۸ بعد، (۹) د: خطا، ح: خطایی، (۱۰) ب: بتصحیح جدید: و شهاست، (این تصحیح لابد برای احتراز از تکرار لفظ «کنایت» بوده است)، آ: کنایت (بدون واو عاطفه)، (۱۱) ح: باقام رسانید، د: کرد (بدون کلمه «کنایت»، (۱۲) ز: و از، ج: و، ب: بتصحیح الحاقی: و جمیع، (۱۳) کذا فی آ: ب: ه:، ج: د: ح: شدند،

جهان^(۱) غلام و چرخ گردان موافق^(۲) مرام^(۳) از افراط و انبساط
 ۱.۱۳۳a در معاطات کاسات راح از صباح تا رواح مرضی روی نمود که از دو
 سه روز زیادت نشد که بگذشت،

اینست همیشه عادت چرخ کبود، چون بی غمی دید زوال آرد زود
 ه بدین سبب فآن سخت دلنگ شد و بسیار ضجرت و قلق^(۴) کرد و تا
 خود بود^(۵) بر تذکر و تلفظ^(۶) مواصلت و معاشرت او^(۷) روزگار
 گذرانید،

فَلَمَّا تَفَرَّقْنَا كَأَنِّي وَ مَالِكًا . لِطَوْلِ اجْتِمَاعِ أُمَّ نَيْتُ لَيْلَةً مَعًا^(۸)
 و بهر وقتی که در صبح و غنوق شراب در عروق او دست یافتی و
 ۱. مستی پای نهادی فآن بگریستی و فرمودی که باعث بر آمدن شراب
 غلبه دلنگی است که^(۹) از فراق مولم حاصلست و مستی از آن سبب
 اختیار میکنم مگر از غلغلهای آن در دل ساعتی افاقی بام،
 مستی خوش است زآنک من از من جدا کند

ور نه خرد بی خردی کی دهد رضا

۱۵ و^(۱۰) فآن تا آخر عهد هم برین حرقت و سوزش بود، و بعد از وقوع

(۱) آ ب ج ه ز: و جهان، (۲) کذا فی ح، آ ج د ه ز ندارند، ب
 بتصحیح الحاقی: بروقی، (۳) ج: یکام، د: برام، ه: رام، (۴) آ ز: قلق،
 (۵) کذا فی ج د، آ: و با خود بود، ب بتصحیح الحاقی: و تا با خود بود،
 ه ج: و با خود بدون بوده، ز بجای آن: و بعد از آن و بلهو مواصلت آخ
 (کذا)، (۶) ب بتصحیح الحاقی افزوده: ایام، (۷) کذا فی د ح، آ ج: آن،
 ز: از، ه ندارد، ب بتصحیح الحاقی: آن برادر، (۸) ششمین بن ثوبرة فی
 مرثیة اخیه مالک بن ثوبرة من جملة آیات مشهورة جداً، انظر الأغانی ج ۱۴ ص ۶۶،
 و طبقات الشعراء لابن قتیبة ص ۱۹۲، و کامل المبرد ص ۷۲۵، ۷۵۷، و ابن
 خلکان فی ترجمة وئیسة اللؤلؤة، و خزائن الأدب لعبد القادر البندادی ج ۳ ص ۱۹۸،
 و شواهد المغنی للسیوطی فی شواهد الأعلام، (۹) کذا فی ب (تصحیح الحاقی)
 ج د ح، آ ه ز دکه را ندارند، (۱۰) این واو فقط در ح است،

آن حالت^(۱) فرمود که در حال حیات او مصالح ملک و تدبیر آن^(۲) برای^(۳) خاتون او سرفوقی یکی^(۴) بود^(۵) و سرفوقی یکی^(۶) برادرزاده اونک^(۷) خانست و پسران بزرگتر منکو^(۸) فآن، فبلا^(۹)، هولاکو^(۱۰)، اربع بوکا^(۱۱) ازو بودند برقرار پسران مذکور و لشکر و ولایت و مهر و کهنه در تحت تصرف^(۱۲) امر و بهی و حل و عقد او باشند و از آنچه فرمان اوست سر نیچند، یکی^(۱۳) در ترتیب و تربیت قامت پسران و ضبط امور دولت و اقامت جاه و حرمت و کفایت مهمات بحسن رای و درایت اساسی نهاد و در تشبیه آن میانی قاعده مهتد گردانید که هیچ کلاه دار را بر آن جمله میسر نگشتی و آن امور را بر آن سیاق رونق نتوانستی کرد، و فآن در هر کار که شروع نمودی در مصلحت مملکت یا ترتیب لشکر ابتدا کنگاج و مشورت با او کردی و بناج او گشتی تغییر و تبدیل راه ندادی، و رسولان و ابلجیان او را احترام و توفیر زیادت

(۱) یعنی فوت الخ نون، شاعری دیگر برای استعمال «حالت» یعنی موت و وفات، رجوع به ص ۱ ص ۲ ص ۳ ص ۴ ص ۵، (۲) کذا فی آب آرز، ح: از، ج: د ندارد، (۳) کذا فی ح، آ: آج: د: ز: این کلمه را ندارند، ب: بتصحیح جدید: منعلق به، (۴) آ: سرفوقی یکی، ح: سرفوقی یکی، د: سرفوقی یکی، ح: سرفوقی یکی، ب: سرفوقی یکی، ه: سرفوقی یک (= سرفوقی یا سرفوقی یک)، ز: ندارد، (۵) د: می ساعت، ز: ندارد، - از سرفوقی یکی تا ازو بودند جمله معترضه است از مصنف در اثنا حکایت قول فآن،

(۶) آ: سرفوقی یکی، ب: سرفوقی یکی، ح: سرفوقی یکی، د: سرفوقی بدون «یکی»، ه: سرفوقی یک (= سرفوقی یا سرفوقی یک)، ز: سرفوقی یکی، ح: سرفوقی یکی، (۷) ز: اونک، ب: اونک، (۸) د: مولک کا، (۹) ج: ب: فلا، ه: فولا، ز: ندارد، (۱۰) د: هلاکو، ح: ندارد، (۱۱) کذا فی ح: ه: آ: اربع بوکا، ز: اربع بوکا، ح: اربع بوکا، ب: اربع بوکا، د: اربع بوکا، (۱۲) کذا فی آ، ب: ج: ز افزوده اند: و، د: افزوده: او بودند و در، ح: افزوده: او بودند و، (۱۳) کذا فی د: ز: ح: آ: یکی، ب: و یکی (و او بجنط الحاقی است)، ح: سرفوقی یکی،

بودی و^(۱) متعلقان و رعایای آن حضرت^(۲) در افاصل و ادانی شرق و غرب از تمامت دیگر پادشاه زادگان بجزمت و حمایت ممتاز بودندی^(۳) و در^(۴) شرق و غرب سبب مبالغت و استنصای او در رعایت ایشان مرفه و مخفف بودندی، و عمال و شغنگان و لشکر از خوف سیاست و ضبط او ظریفه نصفت را با رعایا ملتزم بودندی، و بوقت آنک قوریلنای و جمعیت پادشاه زادگان بودی و زیب و زینت و ثربین و تحسین هر کس در امثال و اجناد^(۵) او از تمامت ممتاز بودی، و حمایت او نا بجدی که در عهد قآن جماعتی ملوک با جمعی از متعلقان او در باب مال و قویجور^(۶) با رعیتان^(۷) خاصه سخنی گفته بودند و زیادتی کرده باستحضار^(۸) ایشان ایلچیان فرستاد و بعد از اثبات حجت آن جماعت را بیاسا رسانید، و چون^(۹) ضبط^(۱۰) و ترتیب پسران باز آنک^(۱۱) هر یک خانی اند و در قالب عقل جانی و از همه پادشاه زادگان بدما و ذکا

- (۱) آب ح د ح این راورا ندارند، (۲) کذا فی ه، ز: رعایا از آن حضرت، آب ح د ح: رعایا از حضرت، - حضرت یعنی دربار است.
- (۳) کذا فی ز، آح: بودی، ه ندارد، ب د ح اصل جمله را دارند.
- (۴) کذا فی ه، آح: از بجای «و بدره»، ز کلمات ه و در شرق و غرب را ندارد، ب د ح اصل جمله را ندارند، (۵) کذا فی ب ز، آح ه: اجناد، ح: اجناد، د اصل جمله را ندارد، - یعنی سر قوی بیکی در مواقع جشن و زینت و زینت م مابین نظرها و انبیاه عود و م از حجت لشکر و اتباع از تمامت بزرگان و شاهزادگان ممتاز بود یعنی م خود او شخصا از همه ممتاز بود و م اتباع و اجناد او، (۶) آ: وقویجور، ز: قویجور (بدون واو عاطفه)، ح: وقویجور، ب: وقویجور، ه: وقویجور، د: وقویجور، ح: وقویجور، (۷) آح: رعیت، (۸) آ: و باستحضار، (۹) کذا فی ح، آح د ه: ز: چون، ب تصحیح جدید: و در، - «و چون ضبط و ترتیب آن» عطف است بضمون جمله سابقه بوقتم وجود یک معطوف علیه مفرد، یعنی از خصایص سر قوی بیکی و ادله عقل و کلمات او یکی فلان است و دیگری بهمان و دیگر ضبط و ترتیب پسران آنح، (۱۰) ح افزوده: امور، (۱۱) یعنی با آنکه،

بیشتر^(۱)، هر وقت که سبب وقوع واقعه^(۲) انتظار اجلاس خانی دیگر کردند، با حکام و یاساهای قدیم رخصت تغییر و تبدیل باز آنک نفاذ^(۳) حکم و امر و نهی بود^(۴) ندادی، چنانکه در آن وقت که کیوک خان را^(۵) بخانی برداشند و بخت و استکشاف آنک از پادشاه زادگان کدم کسی یاسا و قاعده مستمرا منحرف کردست و بی مشورت و اتفاق پایزه و برلیخ داده بفرمود^(۶) تا هر مثال و پایزه که بعد از وفات فآن داده بودند باز ستانند و در قوریلنای بحضور ایشان اکثر فرمانها که داده بودند از اطلاق اموال و نولیت و صرف عهال بر پادشاه زادگان عرضه کردند همه کس بخواست یافتند الا بیکی و ابای او که سر موئی از آن نگردانید بودند و آن از غایت عقل و خوبستن داری و نامل و تفکر در عواقب امور که مردان عاقل کار دیده از آن غافل باشند بود.

فَلَوْ كَانِ الْيَسَاءُ كَيْفَ هُنْدِي . لَفُضِّلَتِ الْيَسَاءُ عَلَى الرَّجَالِ^(۷)

و در وقت جلوس منکو فآن بر سر بر خانی^(۸) همین شیوه واقع شد بود که^(۹) بعد از کیوک خان هر کس حکمها کرده بودند، و بیکی از آنگاه باز

(۱) ب بَحْطِ الْخَانِي انزوده: بوجهی توجه کرده بود که، رَح انزوده اند: و -

جمله معروف است که سبب آنج، منشر جمله سابق و متصل اجمال است، (۲) یعنی

وفات پادشاهی، برای استعمال «واقعه» در معنی وفات رجوع بقدما ج ۱ ص قیج و

ج ۲ ص گج، (۳) ب د رَح: نداد، آ: فاد، ه: با نفاذ، ح: ابعاد نفاذ

(کذا)، (۴) کذا فی ب ح ح، آ د: بودند، ه: بودند، ر ندارد، -

یعنی با وجود آنکه پسران او را نفاذ امر و نهی بود ایشانرا رخصت تغییر و تبدیلی

در یاساهای قدیم ندادی، (۵) یعنی کیوک خان بفرمود، رجوع ب ج ۱ ص ۲۱۱،

(۶) لَمَنْسِي مِنْ فَصِيحَةٍ بَرِيٍّ بِهَا وَالذَّ سَيْفِ الدَّوْلَةِ مَطْلَعُهَا:

تُعْبُدُ الْمَشْرُوفِيَّةَ وَ الْعَوَالِي . وَ تَقْتُلُنَا الْمَعُونُ يَلَا يَفْتَالِ

والبیت فی فصیحة المنسی هكذا: وَ كَوَّ كَانِ الْيَسَاءُ كَمَنْ قَدَدْنَا الْبَيْتِ،

(۷) ح انزوده: بعینه، (۸) د که، تعلیقه است یعنی چه و زیرا که، و برای بیان

ساوات و مقایسه نیست تا معنی این جمله این نبود که در وقت جلوس منکو فآن

که الخ نوین گذشته شد در امالت^(۱) جوانب از انفاذ^(۲) تحف و عدا با
 بعشایر و اقارب و اصطناع با عساکر و اجانب^(۳) تمامت را منقاد خود
 و منابع ارادت خویش گردانید بود و هوا^(۴) و ولا^(۵) در صبر^(۶) و نفس
 هرکس نقش کرده^(۷) چنانک چون حالت کیوک خان حادث شد اکثر بر
 نفویض مفایح خانیت بسر پسر او^(۸) منکو قآن متفق شدند و بر آن
 منطیق^(۹) و آوازه عقل و ذکا و صیت رای و دهای او در اقطار روان
 شد و هیچ کس را بر سخن او رد نبود، و در ترینب خانه و دخول و
 خروج ارکان حضرت با خویش و بیگانه اساسها نهاد که خانان عالم از آن
 عاجز بودند، و برین جمله بود تا بوقتی که حق تعالی عروس پادشاهی را
 بواسطه کاردانی او در حجر تربیت منکو قآن نهاد، و پیوسته دست او
 ببذل^(۱۰) و احسان مطلق بودی و هر چند تابع و مقوی ملت عبسوی
 بود صدقه و عطا برائمه و مشایخ^(۱۱) مبذول داشتی و در^(۱۲) اخیای^(۱۳)
 ۱۲ شعایر شرایع^(۱۴) دین محمدی صلی الله علیه و سلم نیز کوشیدی و علامت

همان شیوه واقع شد که بعد از کیوک خان چه در وقت جاوس منکو قآن، همان بعد از
 وفات کیوک خان است و هر دو یکی است و هو واضح، (۱) کذا فی ب د ه ح،
 ج ز؛ ایالت، آ؛ ابالت، (۲) کذا فی ج، ب د ه ز؛ اناد، آ؛ اناد،
 ح؛ نناد، (۳) ب بخط الحاقی افزوده: کوشیده، (۴) کذا فی ج د ز ح،
 آ ب ه؛ و هوای او، (۵) کذا فی ه ح، ج؛ و ولا او، ز؛ و ولای او را،
 آ د؛ و ولای، ب بتصحیح الحاقی: و ولای اولاد او، (۶-۷) کذا فی ب
 (بتصحیح جدید) ج ه ح، آ د؛ صبر، ز؛ بر صبر، (۷-۸) تصحیح قهاسی
 مستند آج، ح؛ و نفس هرکس کی نقش کرده، ج ه؛ نقش کرده، ز؛ نقش
 کرده بودند، ب بتصحیح جدید: نقش کشته، آ؛ و نفس کرده، د؛ نفس کرده،
 (۹) یعنی پسر سرفروبی یکی، آ «او» را ندارد، (۱۰) کذا فی آ ج د، باقی
 نسخ؛ مطابق، (۱۱) کذا فی ب ج د ز ح، آ؛ ببدل، ه؛ ببدل و بذل،
 (۱۲) ب بخط الحاقی افزوده: اسلام، (۱۳) کذا فی ب (بتصحیح جدید) ه ز،
 آ ج د؛ در (بلون وار)، ح؛ و (بلون دره)، (۱۴) کذا فی ح، باقی نسخ؛ واجبات،
 (۱۵-۱۶) کذا فی د، آ ب ز؛ شعایر شرایع، ج ه؛ شرایع، ح؛ شعایر،

و تصدیق این سخن آنست که هزار بالش نقره فرمود مکه در بخارا مدرسه سازند و شیخ الاسلام سید الدین الباخری مدبر و متولی آن عمل خیر باشد و فرمود تا دیبها خریدند و بر آن وقف کرد و مدرسان و طالب علمان^(۱) را بنشانند، و دایماً بنواحی و اطراف صدقات فرستادی و بر مساکین و فقراء مسلمانان تخصیص^(۲) کردند، و برین جمله بود تا در ذی الحجه سنه تسع و اربعین و ستایه^(۳) که هادم لذات ندای رحیل در داد.

ذکر احوال بجمین و استیصال او^(۴)

چون قآن^(۵) مکتوفان و بانو^(۶) و پادشاه زادگان دیگررا باستغناء^(۷) حدود ولایات بلغار و آس^(۸) و روس^(۹) و قبایل فنچاق و آلان^(۱۰) و غیر آن بفرستاد و غامت آن نواحی از منسدان خالی شد و آنچه از شمشیر باز پس ماندند سر بر خط فرمان نهادند از^(۱۱) مستهکان^(۱۲) امرای^(۱۳)

- (۱) طالب علمان جمع غریبی است و اکنون طالبان علم گویند (۲) کذا فی بَجَّ دَه، ح: تخصیص، آ: یخصیص (یعنی یا حاء مهمله، و این از خصایص آ است که برای تصریح مهمله بودن حاء یله حاء کوچکی زیر آن می نویسند، ز: صرف، - تخصیص یا حاء مهمله کما فی آح یعنی حصه حصه کردن و تقسیم نمودن که مناسب مقام است در کتب لغت معنیه بنظر نرسید، (۳) اعدادرا ندارد، د: ستایه، را ندارد، (۴) کذا فی بَ بَخَطَّ الحاقی و ح (در هر دو: محسن)، ج: ذکر محسن فنچاق، آ دَه ز این عنوان را ندارد ولی آ بقدردنیه کله بیاض دارد، (۵) یعنی اوکهای قآن، چنانکه معلوم است قآن مطلق همیشه منصرف باوست، (۶) کذا فی جمیع النسخ بدون اختلاف، (۷) کذا فی بَجَّ ح، آج ز: باستغناء، د: باستغداد، ه: باستغلاص، (۸) کذا فی بَه، آ زح: اس (یعنی بدون مد)، ج: ارس، د: روس، (۹) د: راس، (۱۰) آ: آلان (یعنی بدون مد)، ح: آلان، (۱۱) آ زح: واز، (۱۲) کذا فی بَجَّ ح، آ: مستهکان، ز: مستهکان، د: مستهکان، (۱۳) فقط در ح، باقی نسخ ندارند، جامع التواریخ طبع بلوچه ص ۴۴: دهپیمان که از مهران امرای آنجا بوده،

فنجاق یکی که نام او یحیی^(۱۱) بود با قوی از گماه^(۱۲) فنجاق از میان بیرون بسته بود و از گریختگان دیگر جمعی بدو متصل گشته چون او را نشین و مکفی نبود که بدان استناد^(۱۳) کند هر روز بموضعی و هر شب جائی، و^(۱۴) از سگی خود مانند گرگ بر هر طرفی میزد و چیزی میبرد و آهسته آهسته شتر او زیادت میشد و فتنه و فساد بیشتر میکرد و لشکر

۱۳۴۸ هر کجا نشان میجست^(۱۵) او را نمی یافتند چون بموضعی دیگر رفته بودی و بی گم کرده، و چون اکثر مهرب و ملجای او کنار ایتیل^(۱۶) بود و او در میان پیشهای آن متواری و مخفی پوشیده^(۱۷) می شدست^(۱۸) بر مثال شغال بیرون می آمد و چیزی بدست می آورد و^(۱۹) باز پنهان می شد، پادشاه

۱۰ منکو قان فرمود تا دو پوست کشتی ساخته کردند^(۲۰) و در هر کشتی صد مرد مقول تمام سلاح در نشانند و^(۲۱) او و برادر او بوچک^(۲۲) بر هر دو طرف آب ترکه^(۲۳) کشیدند بیسته از پیشهای ایتیل^(۲۴) رسیدند آثار

۱۲ خیل خانه یافتند که بامداد کوچک کرده باشند^(۲۵) و گردونه های شکسته و پاره

(۱) کذا فی آ (یحیی)، ب زح: یحیی، ج: یحیی، د: یحیی، ه: یحیی، جامع التواریخ طبع بلوچ، ص ۴۴-۴۵: یحییان، (۲) کذا فی ج ز، آب د: کاه، ح: کاه، (۳) آ: استناد، ج: استناد، د جمله را ندارد، (۴) کذا فی آ صحیح زح، ه: این دلورا ندارد و گویا معنی این بهتر باشد چه این جمله جواب «چون» خواهد شد، و بنا بر نسخ دیگر گویا جواب «چون» مصراع هر روز بموضعی و هر شب جائی خواهد بود، (۵) ج د: می چسبند، ه: جمله را ندارد، (۶) ب: ایتیل، ه: ایتیل، آ: ایتیل، ج: ایتیل، د: ایتیل، ح: ایتیل، ز: ایتیل، (۷) کذا فی آب ز، ج د: ح کلمه «پوشیده» را ندارند و لفظ انب، (۸) ب (بخط الحاقی) افزوده اند، و، د جمله را ندارد، (۹) آ ج این را او را ندارند، د جمله را ندارد، (۱۰) کذا فی آب د، ز، ج: ساختند، (۱۱) ب بخط جدید در حاشیه افزوده، متوجه آن حدود شد و چون پانجا نزدیک گشتند، (۱۲) آ: بوچک، ب: بوچک، ح: بوچک، ه: بوچک، ج ز: کوچک، د ندارد، (۱۳) ه: ترکه، باقی نسخ هه صریحا «ترکه» با نون کا فی المن، (۱۴) ب بتصحیح الحاقی: ایتیل، ه: ایتیل، ح: ایتیل، ز: ایتیل، آ: ایتیل، ج: ایتیل، د جمله را ندارد، (۱۵) ج ح: کوچ کرده بودند،

وروث و فرث نازه افتاده بود و در میان آن فاشات پیر زنی دیدند
 رنجور پرسیدند که حال چیست و خیل که و کجا و چون اند؟^(۱) چون
 حقیقت دانستند که همین لحظه بجمین^(۲) کوچ کردست و پناه با جزیره
 که در میان آبیست برده و آنچه در ملتت منسبت برده است و ربوده
 از چهار پای و فاش نامت در آن جزیره است سبب آنک کشتی حاضره
 نبود و آب بر مثال دریا موج میزد هیچ کس را امکان شناه^(۳) کردن
 ممکن نه تا بدان چه رسد که اسب در راند^(۴) ناگاه باد^(۵) برخاست و
 آنها را از گذرگاه جزیره یا جانب دیگر انداخت و زمین ظاهر شد،
 منکو فآن آن لشکر را بفرمود تا در راندند بی تاخیر و تا خبر بانث او را
 بگیرند و لشکر او را ناچیز کردند در يك ساعت بعضی را در آب
 انداختند و جمعی را بکشند و زنان و فرزندان ایشان را باسیری براندند
 و نعمت و مال بسیار بیرون آوردند و عزم مراجعت کردند و آب باز
 در حرکت آمد چون لشکر از آنجا بگذشت نامت با فرار خویش شد و
 از لشکر يك کس را از آب خخل نرسید، چون بجمین^(۶) را بخندست منکو فآن
 آوردند التماس نمود که کشتن او را هم بدست خود کفایت فرماید برادر^(۷)
 خردتر^(۸) خود بوجك^(۹) فرمود تا او را میان بدو نیم زد، و این علامات
 بر انتقال دولت و منافع مملکت پیدایش جهان منکو فآن دلیلی است که
 محتاج هیچ پنه دیگر نیست،

(۱) ح: و خیل کجا و چون و چند اند،

(۲) آب: بحس، ح: بجمین، ه: بجمین، ز: بحس، د: ح ندارند،

(۳) کذا فی آب: د: ز، ه: شناه، ح: شناه،

(۴) ب: بجهت جذب در حالیه افزوده: معتبر و سرگردان بودند،

(۵) ب: (بصحیح الحاقی) ح: بادی،

(۶) آ: بجمین، ب: بجمین، ح: بحس، د: بجمین، ه: بجمین، ز: بحس،

(۷) کلمه «خردتر» فقط در ح موجود است (خودسر) و از باقی نسخ ساقط،

(۸) آ: بوجك، ب: ز: بوجك، د: ح: بوجك، ح: کوچك، ه: ندارد،

ذکر جلوس پادشاه هفت کشور و شهنشاه داد گستر منکو^(۱)

قان بر تخت خانی و گستردن بساط عدل نوشروانی و

احیای مراسم جهاننداری و تمهید قواعد شهریار^(۲)

حق^(۳) جل و علا^(۴) چون خواهد که يك كسر را^(۵) از جمله بندگان
خوبش سرور کند و تاج پادشاهی و افسر شاهنشاهی بر سر او نهد تا
بواسطه انصاف و معدلت او جهان خراب معور شود و نصیبه سگان
و قطان ربع مسکون از فیضان فیض مرحمت او موفور در مبدأ فطرت
خلق^(۶) الأرواح قبل الأجساد لباس وجود او را بطراز سعادت مزین
گرداند و روان او را بانوار حصافت روشن، و چون از عالم علوی بمقام
سفلی آید نهاد او را در مهاد^(۷) عقل^(۸) و کیاست^(۹) پرورش دهد^(۱۰) پستان
حاض^(۱۱) حلم و رزانت در دهان^(۱۲) باطن درایت^(۱۳) او نهد و بافعال و
اعمال رشید و اقوال مدید او را ملهم کند و^(۱۴) در موارد و مصادر

(۱) ح: مولکا، (۲) عنوان من مطابق ح است که بعد از آ ظاهرأ اقدم نسخ
است، ح: ذکر جلوس منکو قان بر سریر خانی، ب: بخط جدید: ذکر جلوس
منکو قان، د: ذکر جلوس پادشاه عادل منکو قان در سند پادشاهی و کینت
احوال او، آ: زه این عنوان را ندارند، آ: بدون هیچ بیاضی، ه: بقدر دو سه کلمه
بیاض، (۳-۲) کذا فی آ، باقی نسخ: جل جلاله و عم بواله،
(۴) آ: ج زه را ندارند، (۵) کذا فی د، ح: خالق، آ: ب ج ه،
خلق خلق، ز: خلق که خلق، (۶) کذا فی ح، آ: ب ز: مهاد (بدون دره)،
ه: مهاد، ج: د ندارند، (۷) ب: بخط الحاقی افزوده: گردانید او را،
(۸) کذا فی ج ه، آ: ب ز: بکیاست (بدون واو عاطفه)، ح: کیاست (بدون
واو عاطفه)، (۹) ب: بخط الحاقی ح افزوده: اند، و، (۱۰) ج ز: حاض،
آ: حاض، ه: خاص، ب: بنصحیح جدید: ذاب، ح: جاه، د: ندارد، -
بصحیح قبایسی، (۱۱-۱۰) ه: درایت باطن، ب: بنصحیح جدید: درایت
نشان، د: اصل جمله را ندارد، (۱۲) آ: این او را ندارد،

بلجام خرد مُلجَم تا بتدریج روز بروز در مراتب معالی ترقی ی‌کند و (۱) از بخت و دولت (۲) ساعت بساعت تلقی (۳) ی‌نماید،

سعادت چون گلی پرورد خواهد . پدید آرد (۴) پس آنکه مرد خواهد نخست اقبال بر دوزد کلاهی . پس آنکه بر (۵) نهد بر فرق شای ز دریا در بر آرد مرد غواص . بکم منت شود بر ناچه‌ها خاص . تا چون هنگام ظهور حکمت و قدرت آید از مطلع آفتاب عزت و جلالت

نپاشیر استارِ صباح دولت بیدد و در مندمه بحکم آنک و یضدھا

نتینُ الأشیاء (۶) از قضای مجرم فضای عالم از ظلمات بیداد و عدوان

پز شود و حلاوت زندگانی و لذت عیش در مذاق جان مرارت مرفاید

دهد (۷) تا بندگان بعدما که آن دولت از قوت بنعل آبد و از عدم

بوجود قدر آن موهبت جسم بدانند و شکر آن نعمت عظیم بتقدیم رسانند،

و مصداق این دعوی و برهان این معنی آنست که بعد از رحلت

قان (۸) امور جهان از سن استقامت منحرف شد و عنان معاملات و

بجاملت از صوب راستی منعطف، و ظلمات ظلی که بعضاً فوق بعضی

بود متراکم گشت و امواج بحار حوادث متلاطم، و رعایا در دست

گردن‌کشان سرکوفته و پای‌مال و از کثرت ستم (۹) بی سیم (۱۰) و

(۱) کذا فی ز، ح ه، و بخت و دولت، آ ب د؛ و بخت بر دولت،

ح؛ و بخت دولت. (۲) یکی از معانی تلقی نادن و اخذ و تعلم است و باین

معنی متعدی یمن میشود و همین معنی ظاهراً مراد در متن است؛ (۳) د ح؛

بیارید، (۴) کذا فی آ ز، ب ج د ه ح؛ چه وقت آید، (۵) صدره

و نذیبهم و ربهم عرفنا فقله، للعتبی من فصد مطالعا؛

این آرد باریک فی الذم الرقیبه . إذ حیث گنت من الظلام فیه

(۶) مر جمع درخی است شخ و خوشبو (بفرانسه myrrh) و مراد اینجا تلخی

آنست نه خوشبو آن، و «فایده دهنده» یعنی اثر کند و تأثیر کند، فلبحرر هذا

التعبیر. (۷) یعنی او کسای قان؛ ذقان مطلق همیشه منصرف بدوست،

(۸) کذا فی ب ج ه ز ح؛ آ سیم؛ د سیم؛ (۹) کذا فی ب ج د ح؛ ز سیم؛ آ سیم

مال^(۱) ماندند و جام گیتی از سرست جور مالا مال شد، و اینچنان چون^(۲) آفتاب باران بر آفتاب^(۳) مائلک ریزان، و محصلان در تحصیل اموال ناواجب بر مثال تیر از کمان پُران؛ و خلقی در کشتاکش این و آن سرگردان، نه امکان^(۴) قرار داشتند و نه مکان^(۵) فرار و دانستند^(۶).

جنای گنبد گردان پیاپی بر رسید، کزان فرازتر اندر ضمیر پایه نهاد
حیف و بیداد چون بغایت کشید و غشم و فساد بنهایت انجامید حدیث
اشندی^(۷) تنفر جی محقق شد و آیت این مع العسر یسرا مصدق، و ابواب
مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَتِهِ فَلَا مَسْبُكَ لَهَا كَسَادَهُ وَ اسباب
إِذَا تَصَابِقَ أَمْرًا فَأَنْتَظِرُ فَرَجًا . فَأَصْبِقُ الْأَمْرَ أَذْنَاهُ مِنَ النَّارِ

۱. آماده گشت،

طرب رسید پس غم چنانک وقت خزان
نیم ککوکیه لطف نو بهار رسید
خروش بربط و بانگ سرود و ناله چنگ
ز بزم بر فلک سبز روزگار رسید

۱۵

(۱) کذا فی باب دَجَّ، آراء و مالک، آراء مالک، ج: ۱، ص: ۱۰۰.
(۲) آب ج فزارند، ز بچین من بعد از آفتاب اول دارد، (۳) کذا فی باب دَجَّ، آراء و مالک، آراء مالک، ج: ۱، ص: ۱۰۰.
(۴) امکان در آراء و مالک، آراء مالک، ج: ۱، ص: ۱۰۰.
(۵) کذا فی باب دَجَّ، آراء و مالک، آراء مالک، ج: ۱، ص: ۱۰۰.
(۶) آراء و مالک، آراء مالک، ج: ۱، ص: ۱۰۰.
(۷) کذا فی باب دَجَّ، آراء و مالک، آراء مالک، ج: ۱، ص: ۱۰۰.

اشندی آرمه تنفر جی • قد آذن لک بالبیح
برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به جی خلیفه در تحت «الفصیحة المنفرجه».

طراز حاصل این جملت^(۱) آن تواند بود

که سوی ما مدد لطف کردگار رسید

یعنی منافع مملکت این الارض لله بوریها من ینک من عبایه در دست
مقدرت شاهنشاه اعظم شاه^(۲) بنی آدم خان خانان عرب و عجم منکو قان
که مدت بقای عرش تا انقراض عالم باد نهادند تا بسط روی زمین
بعدل شامل او بار دیگر زیب و رینت گرفت و کار عالمیان عموماً و
بتخصیص روزبازار^(۳) اهل اسلام^(۴) رونق و طراوت یافت چنانکه در^(۵)
انای حالاتی که تدریر می رود کیفیت آن معلوم شود و از آذرباج^(۶) مقالاتی
که صورت تحریر می یابد حقیقت آن منهوم گردد و علی فضل ربنا التکلان
آنه هو المستعان،^(۷) باتو چون از اردوی خویشان از حدود سفین^(۸)
و بلغار بر عزیمت^(۹) ابتداء^(۱۰) بحضرت کیوک خان روان شد چون بموضع
الاقاق^(۱۱) رسید که از آنجا تا شهر فیالیق^(۱۲) هفت روزه راه باشد آوازه

(۱) کذا فی آرز، باقی نسخ: جمله، (۲) کذا فی آب د، ج و زح:

پادشاه، (۳-۲) کذا فی آ، باقی نسخ: مسلمانان، (۴) ب د ز ج: از،

(۵) یعنی از طریق و ارضین... - لایذ در خیال مصنف آذرباج جمع دَرَج بوده

است بالفتح یعنی داخل نامه و طی نامه یقال انقذه فی دَرَج الکتاب ای فی طیبه

و دَرَج الکتاب طیه و داخله و فی دَرَج انکتاب کذا و کذا (لسان)، ولی آذرباج

در جمع دَرَج باین معنی در کتب لغت معبره بنظر نرسید بل آذرباج جمع دَرَج است

بالفتح و بالتعریک یعنی راه و طریق یا جمع دَرَج یعنی معروف یعنی صندوقه که زبان

جواهر آلات خود را در آن بند (لسان و نایج و لین)، و این کلمه مجدداً در ورق

۱۴۹۵ و بعضی دیگر در ورق ۱۵۱۸ مذکور خواهد شد، (۶) ه بقدر دو سه

کلمه یاض، (۷) ه: سفین، آ: سفین، (۸) کذا فی ه: ح، ب

بتصحیح جدید: بعزیمت، آ: عزیمت (بدون «بره»)، (۹) کذا فی ه: ح،

آ: عزیمت، ابتداء، ب بتصحیح جدید: ابتداء، د ندارد، (۱۰) کذا فی ب: ه،

آ: الاقاق، ح: الاقاق، د: ز: الاماق، ج: المالیق، (۱۱) ب:

فالیق، ه: فالیق، آ: مایق، ح: فالیق، د: فالیق، ز: فالیق،

حالت واقعه کبوك خان بشنید هم آنجا توقف نمود و ایلچیان را با اعلام وصول باقارب و عشایر بجوانب متواتر گردانید و باستحضار ایشان اشارت کرد، از حدود قراقورم منکو قآن روان گشت، و سیرامون^(۱) و دیگر نوادگان و خوانین قآن که در آن حدود بودند قنقورقهای^(۲) نوین را که امیر قراقورم بود قایم مقام خویش بفرستادند و خط دادند که باتو همه پادشاه زادگان را آفاست حکم و فرمان او بهرچ فرماید نافذست و ما همه بدان رضا داده‌ام و از آنچه او اشارت راند و صواب بیند ابا نغایم، و پادشاه زادگان دیگر^(۳) پسران^(۴) کبوك خان چون در جوار او^(۵) بودند در مقدمه^(۶) بخدمت^(۷) باتو^(۸) رسیدند و يك دو روز بایستادند و بی اجازت عنان مراجعت با صوب اردوی خویش معطوف کردند^(۸) بعلت آنک^(۹) فرقه عمله علم قام بزیادت ازین مقام رخصت نداده‌اند و تیمور^(۱۰) نوین را بجای خویش در خدمت او بگذاشتند و فرمودند که چون عقود جمعیت انتظام پذیرد بهرچ کنگاج رود و اتفاق آفا و ابی^(۱۱) باشد او نیز بر آنجهلمت متفق شود، چون از جوانب پسران حاضر شدند از پسران قآن قدغان اغول^(۱۲) و از پسران و نوادگان

(۱) کذا فی آ ب ج ز ح ، ه : سیرامون ، د ندارد : (۲) ج : قنقور یوقا ، ه : قنقور یقا ، آ : قنقور یهای ، ب : سیرامای ، د : قنقور یقا ، ح : قنقور یقهای ، ز : سیرقاری ، جامع انوار الخ طبع بلوکه ص ۲۷۶ : قنقور یهای ، (۳) ح افزوده : و ، ب ب تصحیح جدید افزوده : که ، (۴-۷) این جمله که وجود آن اثر الزم لوازم است فقط در ح است و از آ ج د ه ز ساقط است ، ب بجای آن بخط الحاقی : اغول غایب بودند خواجه و ، (۵) یعنی در جوار باتو ، (۶) یعنی مقدم بر همه و پیش از همه ، (۷) رجوع به (۴) ، (۸) ب : باقو ، (۹) کذا فی ح ، ب ب تصحیح جدید د ه : که (بجای «بعلت آنک») ، آ ج ز ندارند ، (۱۰) آ ب : تیمور ، ح : سمر ، ج ه : تیمور ، (۱۱) کذا فی ب ، آ ه : افلاوینی ، ز ح : افلاوینی ، ج : آقایی ، د ندارد ، (۱۲) کذا فی آ ، د ه ز : قدغان اغول ، ح : قدغان اوغل ، ج : قدغان افول ، ب : قدغان اغول ،

جغتای قرا هولاکو^(۱) و موجی^(۲) در رسیدند منکو^(۳) قآن با برادران
 خروش موکا^(۴) و اریغ بوکا^(۵) و از امرا اوغتسای^(۶) و یسو یوقا^(۷) و از
 اطراف دیگر امرا و نوینان و دیگر پادشاه زادگان و^(۸) برادر زادگان بانو
 جمعیتی بزرگ ساختند و روزها طوی کردند و بعد از آن در کار تنویض
 خانیت بکسی که اهلیت آن داشت باشد و نیک و بد و خیر و شر کار
 دبه و جلو و مژ روزگار چشید و لشکرها بافاصی و ادانی کشید و در
 بزم نامدار و در رزم کامگار آمد کنگاج کردند و روزها و شبها درین
 مصلحت تدبیر و تفکر نمودند تا از زمره پسران و نوادگان از نسل و
 اروع چنکر خان کدام پسر باشد که برای صایب و فکر ثاقب ضبط ممالک
 و حفظ مسالک تواند کرد چه کار ملک برین جملت که هست اگر مهبل^۱
 مانند قاعدۀ امور و مصالح جمهور غنبل شود و غنود کارها منحل گردد
 چنانک^۲ رتی و فتی^۳ آن بدست عقل و تدبیر میسر نشود^(۴) و ندارک^۵

(۱) ح: قرا و ملاکو جان. د: هولاکو (بدون «قرا»)- مقصود قرا هولاکو بن

مایتکان بن جغتای بن چنکر خان است که در این کتاب اصیلاً از او بنواغول یا

فقط قرا نام میبرد. رجوع بفرست ج ۱ و ۲. (۲) کذا فی آرز، ب: موجی،

ج: فرجی. ح: فوجی، د: فوی دیگر (کذا:)- موجی (موجی) پسر اول

جغتای و پسر نکودار اغول است که با هولاکو بایران آمد، و این موجی در جامع

التواریخ طبع بلوکه ۵، جا بلنظ موجی به مسطور است از جمله در ض ۱۵۶، ۱۵۸،

و یسو بلوکه در حیاتی این موضع اخیر گویند که قراوت به مشکوک است.

(۳) کذا فی نسخ: آج: و منکو. (۴) کذا فی سنن نسخ: ز ندارد،

رجوع ج ۲ ص ۱۲۵۵. (۵) کذا فی آرز، آ: اریغ بوکا، ب: اریغ بوکا،

ج: اریغ موکا، ح: اریغ بوکا، د: اریغ، (۶) کذا فی آب، ج: لوها،

ج: اوغتسای، د: لومسای، ح: اوغتسای، د ندارد، (۷) ج: یسو یوقا،

د: یسو یوقا، ب: یسو یوقا، آ: یسو یوقا، ح: یسو یوقا، د ندارد،

(۸) کذا فی ب (بعضاً الحاقی) ح: آج در این باب ورا ندارند،

(۹) کذا فی ح، آج ب: و (بجای چنانک)، د: ز اصل جمله را ندارند،

(۱۰-۹) کذا فی ب (بعضاً جدید) ج: آ: روی فتی، د: ز اصل جمله را

ندارند، (۱۱) کذا فی ج: آ ب افزودند: و غنود کارها، و آن سهو

وَأَيْسَ بِهَلِكُمْ مِمَّا سَيَدُّ أَبَدًا . إِلَّا أَقْتَلْنَا مُلَاِمًا سَيِّئًا فَبِنَا (۱)

تا بعد از تدبیر و تفکر عاقبه الامر تمامت حاضران آن جمعیت را از پادشاه زادگان تا نوینان و امرارای بر آنجملت قرار گرفت که چون (۱*) بانو بسن از پسران بزرگترست و در میان ایشان سرور صلاح و فساد امور ملک و دولت او بهتر داند اگر خود خان می شود یا بدیگری اشارت می کند حاکمست (۲)، چون تمامت برین قضیت متفق گشتند و برین جمله منطبق و خط دادند که ازین سخن که گفتیم بهیچ وجه بیرون نیائیم و فرمای بانو دیگرگون نکنیم آن روز برین منوال سخن ختم و طئی کردند و آهنگ نشاط و می نمودند، تا روز دیگر که لوای نورجه روز (۳) افراخته شد و حجاب ظلمت (۴) برانداخته گشت

روزی که چراغ (۵) عالم افروز . روشن شد چشم (۶) از چنان روز

صبحش ز بهشت بردم بسک . بادش نفس مسیح دیده

عند اجتماع پادشاه زادگان بقرار دیند ثریاوار انتظام گرفت، بانو سخنهاي گذشته را التزام نمود چون هیچ کدام را برآن مزیدی نبود بنا برین مقدمات فرمود که ضبط چنین ملکی بزرگ و تشبیت مثل این کار نازک آن کس

و تکرار ما سبق است، کذا زاصل جمله را ندارند، (۱) من جمله ابیات

لبشامة بن حزن الهشلی و قد تقدم بيت منها في ج ۱ ص ۱۴۴، انظر شرح الحسانة

للسبیری طبع بولاق ج ۱ ص ۵۴، و کامل المبرد ص ۶۴-۶۵، و طبقات الشعراء

لابن قتیبة ص ۴۰۵، و خزنة الأدب ج ۳ ص ۵۱۰-۵۱۱ (۵) آرز ندارند،

(۲) کذا فی ح، ه: همرا پسندست، ب: بخط الحاقی: اعتبار از دست: ز: او

می داند، آ: آج د ندارند، (۳) کذا فی د (۳)، آ: بورجه روز (۳)، ح:

نور خود، ح: نور روز، ه: نوروز، ب: بنصیح جدید: نورانی روز، ز:

روز، (۴) ح: افروده: شب، (۵) کذا فی ست نسخ، ح: روزی و

چه روز، (۶) ه: چشمش، ج: بود،

یابد داد و از مضایق مداخل و مخارج^(۱) تنصی تواند نمود که یاسای
 جنگر خانی و رسوم قاننی دانسته و دیده باشد و در حلیات^(۲) فرزانی و
 شمار مردانگی قصب سیاق^(۳) از اکفا و اقران ر بوده و کارهای خطیرا^(۴)
 نفس خود مباشرت کرده و بصدد معظمت امور بوده و در اذلال صعاب
 رقاب براهین معجز نموده و در اروغ چنگر خان منکو قان است
 نها^(۵) و شہامت موصوف و مذکور و بدکا و صرامت معروف و مشہور،
 کار خانیت بحسن رای جهان آرای او قرار و نظام گیرد و مصلحت
 ولایت و رعیت بہین عزیمت و تدبیر گره گشای او قوام پذیرد،

خود^(۶) پدیدست^(۷) در جهان باری . کار هر مرد و^(۸) مرد هرکاری
 و لِكُلِّ عَمَلٍ رِجَالٌ وَ كُلٌّ مِیْمَرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ عَنَانِ ابن مصلحت در گفت
 کنایت او می‌نم و خاتم مملکت در انگشت عزیمت و درایت او می‌کم چه
 توسن روزگار در زیر ران سیاست و صرامت او ذلول شود و شمشیر
 رعایت جمهور و حمایت ثغور از نیام عزیمت و شہامت او مسلول گردد،
 حاضران حضرت چون^(۹) این کلمات^(۱۰) بسمع عقل و خرد استماع نمودند
 و بین دانستند که عواید و فواید این کار^(۱۱) بتمامت عالمیان و بتخصیص^(۱۲)
 بایشان عابدست و هرچه ازین بگذرد زاید خواهد بود، چو از راستی
 بگذری خم بود، باتفاق گفتند^(۱۳) اعْطِیْتَ الْقَوْسَ بَارِجَهَا وَ اَسْكَتَ الدَّارَ

(۱) ب بنصح جدید افزوده : ان شخص ، افزوده : آن ، د اصل جلدرا
 ندارد ، (۲) کدانی ب (حلیات) ، ز : حلیات ، آ : حلیاب ، ح : حلاب ،
 ح : درجات ، د ندارد ، (۳) کدانی ح (قصب سیاق) ، ز : قصب سیاق ،
 آ : قصب سیاق ، ب (بتضعیف جدید) ح : قصب السبق ، د ندارد ، (۴) آ :
 یذا ، د ندارد ، (۵) کدانی ب د ز ح ، آ ح : این ، (۶) ب ح
 د ح : پدیدست (= پدیدست) ، آ : پدیدست ، ز : پدیدست ، (۷) آ ح این
 را ورا ندارند ، (۸) ب بخط جدید افزوده : دیدند که فواید ، (۹) این جمله
 که وجود آن از انزم لوازم است فقط در ح است و از تمام نسخ دیگر بکلی ساقط است ،
 (۱۰) هذه الجملة بلا تصرف منقولة من المائة السادسة من مقامات انحریری و

بانیها^(۱)، ازین منزل گذر نیست و ازینجا راه فراتر نه و ایمن و راء
عبادان قرینه^(۲)، و هریک از روی حقیقت بر سیل تمثیل^(۳) می‌گفتند

گر برکم دل از تو و بردارم از تو مهر

آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم^(۴)

و هر^(۱) جوهر که بهرگز خویش رسد^(۲) آرام گیرد، اما منکو قآن
بدان رضا نمی‌داد و روزها از آن ابا می‌نمود و متکفل این وثیقه
جسبه و متقبل این ودیعه عظیمه نمی‌گشت، چون الحاح و مبالغت او از
حد متجاوز شد برادر او موکا^(۳) اغول که بزور عقل و وقار آراسته بود
بر پای خاست و گفت که درین مجمع تمامت خط داده‌ام و هم درین مجلس
شرط کرده که از فرموده بانو قآن^(۴) ننگرم و باشارت او تغییر و
تبدیل راه ندهیم و برقول او مرید مزید نباشیم چون اکنون منکو قآن از
مصلحت دید آفا و سخن خویش عدول و انصراف می‌جوید^(۵) بعد ازین
اگر آفا و اینی در سخنی بر خلاف شروع نماید^(۶) مجال اعتراض نرسد و
عمل بازخواست نماید^(۷)، این سخن برین نظم بگفت و بالماس زفان در
ابن مصلحت بسنت، چون خجتی قاطع و برهانی ساطع بود بانو برین سخن
نخسین فرمود و بر موکا^(۸) آفرین کرد، منکو قآن ملتزم^(۹) شد، و چون

النظر الأول منها مأخوذ من المسئل أعطى القوس بآريها، انظر مجمع الأمثال في باب

العين، (۱) مجمع الأمثال في باب اللام في امثال المولدين بلا تفسير

(۲) کذا في آء ز، ب ج د ح: تمثیل، (۳) از غزلی است از کمال الدین

اسمعیل، (۴) آء ندارد، (۵) ح افزوده: هر آینه در عمل خویش

(۶) کذا في جميع النسخ، (۷) کذا في آء ح، ب ه ز: بانو قآن آفا،

د: بانو، - بجلی غریب است اطلاق «قآن» بر بانو، احتمال قوی دارد اصل نسخه

«بانو آفا» بوده است بعد بعضی نسخ آنرا به «بانو قآن» تحریف کرده‌اند و بعضی

دیگر جمع بین الامرین کرده «بانو قآن آفا» نوشته‌اند، (۸-۱۰) فقط در ح،

ز بجای تمام این جمله: اکنون بعد ازین اگر (کذا)، د: بعد ازین کسی دیگررا ملامت

مخالفت نتوان کرد، (۹) ظاهر: نماید، (۱۱) ج: موکا اغول، ز اصل

جمله را ندارد، (۱۲) کذا في ب د ح: آ: ملتزم، ب: بتصحیح جدید:

صنایع بدایع الهی نهال پادشاهی را در جویبار و جطنائتم ملوکا ثابت اصل و سامی فرع گردانید بود بانو چنانک رسم مغولان باشد برخاست و تمامت پادشاه زادگان و نوینان بر موافقت او چوک زدند^(۱) بانو کانه گرفت و خانبشرا در عمل خود قرار داد و تمامت خطاب و طالب برو اقرار کردند،

أَتَمَّتْ الْإِمَارَةَ مُنْقَادَةً • إِلَيْكَ تُجِيرُ أَدْبَالَهَا

وَأَمَّ تَكُ نَصْلُحُ إِلَّا لَهُ • وَأَمَّ بَكُ بَصْلُحُ إِلَّا لَهَا

وَأَوْ رَامَهَا أَحَدٌ غَيْرُهُ • أُنْزِلَتْ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا^(۲)

هرکس که در آن جمعیت حاضر بودند بر سهیل تبعیت بیعت^(۳) کردند و قرار نهادند^(۴) که در سال نو در انان کلران^(۵) قورینای بزرگ سازند، بدین عزیمت هرکس که بود با محیم خود معاودت نمود، و آوازه این در اطراف گیتی طاری شد و باکناف جهان ساری گشت^(۶)، و سرفوقی^(۷) یکی بانواع تلطف و نیکی جانب اجانب^(۸) رعایت می کرد و باسالیب رفق و زبرکی عشایر و افاربر را استالت می داد، و جمعی که در آن باب دفعی^(۹)

ملزم، و هوائسب معنی، ح جملها ندارد،^(۱) رجوع کبید بتمه ج ا ص بح حاشیه ۲،^(۲) من فصیده لای العنایه یدح بها المهدی والیت الأول فی اصل انقصیده هكذا:

أَتَمَّتْ الْعِلَاقَةَ مُنْقَادَةً • إِلَيْكَ تُجِيرُ أَدْبَالَهَا

انظر الأتالی ج ۲ ص ۱۴۲ و این خلکان فی «اصحیل»،^(۳) کذا فی «ز»، ج ا تبعیت بیعت، د ا تبعیت بیعت، ح ا تبعیت بیعت، ب ا تبعیت بیعت، آ ا تبعیت بیعت، (۴) نقطه درج، (۵) آ د: امان کلزار، ب ج ز: ابان کلزار، ح: ابان کلزار، د: ابان کلزار، امان کلزار نام دو رود خانه است در شمال مغولستان که اکنون نیز همین اسم مرسوم اند، رجوع کبید بجوانشی آخر کتاب، و کلران درج ۱ ص ۱۵۵ نیز ذکر شده است؛^(۶) ح اینجا بقدر یک سطر بیاض دارد، (۷) آ: سرفوقی، د: سرفوقی، ه: سرفوقی، ج: سرفوقی، ب ح: سرفوقی، ز: سرفوقی، (۸) کذا فی ب ر ح، ج: اجانب، د: اجابت، آ: اجابت،

می‌گفتند و در آن کار تعویق می‌انداختند و در مکر و حیلت تصانیف می‌پرداختند و داستانها می‌ساختند بعلت آنکه خانیت در اروغ^(۱) قآن یا کیوک خان^(۲) می‌باید از دقیقه تُوئی اَلْمَلِكِ مَنْ تَشَاهُ غافل بودند و بدین جهت ابلهچیان بچوانب متواتر و متوالی کردند و بکرات درین معنی بخدمت بانو^(۳) فرستادند که ما ازین اتفاق دورم و بدین میثاق راضی نه، بانو جواب می‌فرمود که ما بموافقت آقا و اینی^(۴) این مصلحت مقرر کرده ام و سخن تمام گفته قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ فتح آن ممکن نیست و اگر برین سیاق این کار تمشیت نرفتی و جز از منکو قآن کسی دیگر نامزد بودی نظام کارها انحلال پذیرفتی و بقوانین مملکت و امور رعیت اختلال راه یافتی چنانکه تدارک و تلافی آن محال بودی و اگر بنزاً درین کار بنظر فکر و عاقبت اندیشی ناملی و نائقی^(۵) کند معلوم شود که رعایت جانب پسران و نوادگان قآن رفته است چه تمشیت چنین ملکی که از میندی^(۶) مشرق تا منتهی^(۷) مغرب رسیده است بازوی قوت کودکان بر نیاید و در حوصله دانش ایشان نگنجد، درین گفت و شنید سال موعود بآخر کشید و سال دیگر بنیه رسید و آن مصلحت را آخری پیدا نمی‌شد و کار عالم هر سال بی رونق تر می‌گشت و بیساس معاش خلق هر ماه خلق تر می‌شد، بانو برادران خود برکه^(۸) و قاتیمور^(۹) را فایم مقام خویش بفرستاد،

(۱-۲) آَب: قآن، کُوك خان، ح: قآن یا کیوک خان، د: کیوک خان، ه: چنگیز خان یا کیوکخان، ز: قآن، جامع التواریخ ص ۲۷۸: قآن و کیوک خان، (۳) آ: بانو، (۴) ب: آقا و اینی، ح: آقا و اینی، د: آقا و اینی، آ: آقا و اینی، (۵) آ: مانقی، ز: تائقی، د: ندارد، (۶) کذا فی آَب ح، ز: میندای، و این مناسبتر با رسم الخطّ حالیه است، د: میندا، ح: دیار، (۷) کذا فی آَب د ح، ح: ز، منتهای، و این مناسبتر با رسم الخطّ حالیه است، (۸) کذا فی د، ه: قاتیمور، ح: قاتیمور، آ: قاتیمور، ب: قاتیمور، ح: یوقانمور، ز: قاتیمور،

و فدغان^(۱) نیز برفت، و قرا هولاکونیز متوجه گشت، و پادشاه زادگان دیگر که دل بکثوی داشتند روان می‌گشتند، و از الخ ایف^(۲) که اردوی چنگز خانست^(۳) پادشاه زادگان دیگر بیامدند، و در اثنای آن منکو قآن و سرفویی^(۴) یکی نزدیک جماعتی که سر راستی و یکدلی نداشتند می‌فرستادند و طریق مراعات و موالات و مناصحت مسلوک می‌داشتند و الایناس قیل الایناس^(۵)، چون مواعظ و نصایح را دریشان اثری نبود و

(۱) آ: فغان، ح: زح: فدغان، د: قذغان، ب: فدقان،

(۲) کذا فی د: آ: الخ ایف، ب: الخ ایف، ع: الخ ایف، ح: الخ

ایف (کذا)، ح: اصل جمله را ندارد، (۳) کذا فی آ: ب: د: ح، ز: منکو

قآن است، ح: اصل جمله را ندارد، - ظاهراً جای شك و شبه نیست که الخ ایف چنانکه صریحاً از نصاب جهانگشای و جامع التواریخ معلوم میشود (رجوع بنهارس مجلدات نك جهانگشای) نام اردوی جغتای بوده است و حال آنکه در متن حاضر در همه نسخ «چنگر خان» دارد (باستانی ز که «منکو قآن» دارد)، پس یا باید فرض کرد که «چنگر خان» در متن حاضر غلط است از نسخ یا سهو قلم است از خود مصنف و باید «جغتای» بجای آن باشد، یا آنکه «الخ ایف» غلط است و کلمه دیگری بجای آن بوده است، یا آنکه الخ ایف نام اردوی دیگری نیز بوده بعلاوه اردوی جغتای، و احتمال اول بنظر راقم بطور اقوای احتمالات و احتمال اخیر اضعاف آن است، کاننرم در حواشی جامع التواریخ (ص ۱۱۶) اشاره باین موضع از جهانگشای کرده گوید: «من شكی ندارم که این کلمه را [یعنی «الخ ایف» را در متن حاضر جهانگشای] باید «الخ ایف» خواند یعنی آن بزرگ و مقصود از آنرا سواحل رود آن [یعنی آنان مذکور در جهانگشای ص ۲۱ که اردوی چنگر خان آنجا بوده است] دانست»، راقم بطور گوید این احتمال کاننرم ظاهراً سهواست چه خود این قویلتی چنانکه صریحاً جهانگشای و جامع التواریخ است در این کلران واقع شد پس چگونه شاهدگان از این بانی آمدند و هو واضح، در جامع التواریخ که همه جا در این فصول تقریباً عین عبارت جهانگشای را استنساخ کرده است فقره معادله این جمله را لابد بواسطه همین مغلوب بودن عبارت بکلی انداخته است،

(۲) د: زح: سرفویی، ح: سرفویی، آ: ب: سرفویی، ع: سرفویی

(= سرفویی یا سرفوئی)

(۵) انظر مجمع الأمثال فی باب الألف (طبع مصر ج ۱ ص ۲۹)،

نفاوقی مشاهده نمی‌افزاید بر^(۱) سبیل نطف و تشدید و تکلیف و تهدید
پیغامها مکرر می‌کردند و حجت بریشان مقرر می‌گردانید تا مگر برفق و
مدارا متجز گردند و از خواب غرور و غفلت منته^(۲) شوند و غفل
دور اندیش می‌گفت

یا عَاقِلَ الْعَاشِقِينَ دَعِ رِقَّةً . أَصْلَهَا اللَّهُ كَيْفَ تَرِيْدُهَا
لَيْسَ بِحَيْكُ الْمَلَأَمُ فِي هِمِّهِ . أَقْرَبُهَا مِنْكَ عَنكَ أَيْعَلُهَا^(۳)
مدبر نکند کار بیگفت عاقل . هرگز نشود بحیله مدبر مقل

چون آن سال باخر کشید و^(۴) از سال دیگر مژده بهار بدلمها می‌رسید
شاه انجم از منازل هبوط و وبال بتدریج باوج درجات عز و جلال
می‌شتافت، و عزیمت مبادرت او با خانه شرف نصیم می‌یافت، مانند
خسرو پرویز فیروز روی جهان افروزرا^(۵) بتختگاه دولت می‌نهاد، و چون
بر محمل^(۶) حمل^(۷) شاهی نهاد لوائح رباح باعتدال مانند نسیم نبال
که از خوابگاه و رِد و زرد^(۸) بنگاه^(۹) ریحان جنبان گردد در وزیدن و
حرکت آمد، و پرکهای دست تنگ که پای دام^(۱۰) سرمای دی بودند

(۱) آ ب ج ز، و بر، (۲) کذا فی آ ب ج ز ح، ه: منه، د جلهرا
ندارد، (۳) للفتی من قصیده مطلعها:

أَهْلًا بِذَارِ سَبَاكَ أَخْبِدُهَا • أَبْعَدُ مَا كَانَ عَنَّا خُرْدُهَا

(۴) آ ج د ز این را ورا ندارند، (۵) ه ز را ورا ندارند، (۶) کذا فی ح،
باقی نسخ: محل، (۷) کذا فی آ ب ج ز ح، د: حمل، ه: ندارد،

(۸) ب (بصحیح جدید) ز ح افزوده‌اند: و، (۹) کذا فی ب د ه، ز: بنگاه،
آ ح: نگاه، ج: دینکان، - بنگاه مناسب مقام گویا یعنی سوخت است چنانکه

در کلمات گلین و خرمین و این معنی برای بنگاه ظاهراً از فرهنگها فوت شده است،
(۱۰) کذا فی آ د، ب (بصحیح جدید) ج: پای در دام، ز: پای بسته دام،

ح: پای مال، ه: پای بند، - پای دام چنانکه از سیاق عبارت مفهوم میشود یعنی
محسوس و اسیر یعنی کسی که پای او در دام است باید باشد و باین معنی از فرهنگها
ظاهراً فوت شده است،

(۱) و مانند بهمن در بند بهمن مانده (۱) بسی باد صبا دل فراخ و عنان گشاده گشت،

ز روی آب بسی صبا پدید آمد، هزار چین و زهرچین هزار نافه چین و خاک زمین از تفت حشرات آتشین دل گرم و خوش مزاج شد، مرکبات طبایع از نشو (۲) و نما در اهتزاز آمدند و مرغان در مرغزارها باواز،

کنون خورد بابد می خوشگوار، که می بوی مشک آید از جویبار همه بوستان زیر برگ گلست، همه کوه پر لاله و سنبلست (۳)

آب غضارت و نصارت با روی عالم آمد، و اغصان گردن افراز و سر سبز گشتند، و بسائین چون خوانین چست و موزون بر حسب ارادت

دلها روز افزون آمدند، شکوفه و نیلوفر با صد هزار شکوه و فر، ارغوان رنگ رخسار غارت (۴) کرده، و انجوان برقی و صفای دندان (۵) دلدار

عاریت (۶) خواسته، و بنفشه از زلف غلبه موی خوش بوی و چون روی عاشقان توی بر توی آمده، گلها در غنچه چو (۷) شاهدان با غنچ و

نعمتهای بی رنج، و یاسمین در چین انگشت نمای، و نسیمین مانند نسیمین فلک زمین آرای گشت، و ترگس چون ترکان با ترکش بستان افروز و (۸)

سرکش، و دهان لاله بر شکل دهان پیاله از می گلگون خوش عیش (۹)،

(۱-۱) کذا فی ۵، آب ح نیز همین طور با کم و بیش تقیط کلمات، ج، و

مانند بهمن، ز: مانند بهمن، د: و بهمن در بهمن مانده، - شاید مراد از بهمن اول ماه بهمن و از بهمن ثانی نخته های بزرگ برف باشد که از کوه سرازیر میشود، (۲) کذا فی ست نسج، آ: نشو، - اصل این کلمه در عربی مهسوز

است: نشأ بر وزن ظأبی و نشأ بر وزن قُذِل، (۳) شاهنامه در ابتدای

دستان رستم و استدیار، (۴) د: تازه، (۵) کذا فی ح، ۵: ز:

و صفای دیدار، آب ح د: و صفا دیدار، (۶) این کلمه فقط در ح

است و از باقی نسج ساقط، (۷) کذا فی آح، باقی نسج: چون،

(۸) ح این واژه ندارد و لعله انطب، (۹) کذا فی آب د ح، ز: پر

عیش، ج: خوش (بدون پیش)،

و سواقی انهار از ایشار و نثار ازهار پنداری صنایع هندی آیدارست،
 بیلان خوش الحان چون سوسِ ده زبان هندای باغ و رایغ هزارستان،
 و مطربان با نوای چکاوک هندستان شده، و قطعه ملنعه صاحب دیوان
 مالک مد الله فی عمره مدأ که در عنوان صبی چون انفس نسیم صبا
 گفته بود و تلبیتی داده وِرد بام و شام زید و هم چنگ و ارغنون گشته:

لَقَدْ نَاحَتْ عَلَى الْعُودِ النَّمَارِیَةِ . (۱) وَ فَاحَ الرَّوْضُ كَالْعُودِ الْقَبَارِیَةِ
 معطر شد هوا چون مشک داری . سرد گر شب بخلوت زنده داری
 آیدر یا صاحبی (۲) الککات تطرب (۳) . عَلَى وَجْهِ الْخُرَافِ وَ الْبَهَارِ
 لب غنچه بخند شد گشاده . بسوی گریه ابر بهار
 تَبَسَّمتِ الرِّیاضُ عَنِ اقْحَوَانِ . كَمَا لَاحَتْ عَلَى الْأَفْقِ الدَّرَارِیَةِ ۱۰
 چو اسباب تماشا شد میا . بوصل ما یک امشب سر دراری

چون ایام وصال ذات خال (۴) حال هوا بسر وفق هوا (۵) معتدل شد و
 ناخوشی سال بخوشی مبدل، جهان گلشن و زمان روشن شد،

هَذَا الرَّبِيعُ وَ هَذِهِ أَنْوَارُهُ . طَابَتْ أَيْالِيهِ وَ طَابَتْ نَهَارُهُ (۶)

۱۰ بیشتر پادشاه زادگان در مقام کلران (۷) گرد آمدند، شیلامون (۸) بینکچی را

(۱-۲) این چهار مصراع از آ ساقط است، (۳) تصحیح فبای، جمیع نسخ:

یا صاحب، (۴) کذا فی ز، ح د ح: ذات حال، آج د حال، بعدا

ندارند، آ: ذات حال، ب: ذات حال، (۵) کذا فی جمیع نسخ، و

الصواب فی الکتابه: هوی، (۶) بعد

فَصْبَةُ أَنْهَارِهِ ذَهَبَةٌ . ازهاره دریه انواره . من جمله آیات لای الغمام بن

حندان المرصلی، ذکرها الثعالی فی النسم الأول من نسمه النبیة فی محاسن اهل الشام

و الجزیره (نسخه پاریس Ar. 5308 ورق ۱۲۱۳)، (۷) کذا فی ه، ب: کلران،

آج د ر ح: کلران، - رجوع بص ۲۱ حاشیه ۵، (۸) کذا فی ه ز،

آح: شلامون، د: شیلامون، ب: و سلامون (واو محط الحاقی است)، ح:

بتردبک اغول غایش^(۱) و پسران او خواجه^(۲) و ناقو^(۳) فرستادند و علم دار^(۴) بیتکچی را بتردبک پیسو منکو^(۵) که بیشتر از اروغ چنگر خان جمع شد اند و کار قوریلنای نا غایت^(۶) موقوف شما بوده است و عذر و دفع را مجال نماند اگر شمارا اندیشه یکدلی و بکتولی است بیشتر بقوریلنای حاضر باید آمد نا مصالح ملک باتفاق ساخته شود و نقاب شبیه وحشت و ه نفاق از چهره وفاق بر انداخته، و در مقدمه سیرامون^(۷) نیز^(۸) بتردبک خواجه^(۹) و ناقو^(۱۰) ابلجیان فرستاده بود^(۱۱) و میان ایشان مصادقتی و ۱۱۳۷ مصادقاتی از روی آنک *عِنْدَ السَّادَاتِ نَذَهَبُ الْأَحْقَادُ*^(۱۲)، حاصل آمد^(۱۳)، چون دانستند که از مدافعت فایده نخواهد بود ناقو^(۱۴) اغول روان شد، و فداق^(۱۵) نوین و جمعی از امرای حضرت کبک خان روان شدند، و ۱۰

- (۱) کذا فی ۵، ج: اوشل غایش، آ: ز: اغول غایش، ب: اغول غایش،
 ح: اغول غایش، د: اغول غایش، (۲) آ: خواجه، (۳) کذا فی آ،
 ح: ناقو، ب: مانو، ج: باقو، ز: باغو، د: بانو، ه: مانو،
 (۴) کذا فی جمیع النسخ و کذا ایضا فی جامع التواریخ ص ۲۸۰، (۵) د: پیسو منکو، آ: پیسو منکو، ز: پیسو منکو، ج: بشو منکو، - وی پسر بنوم جفناى است و همانست که در جلد ۱ و ۲ ه جا از او به پیسو (بدون علاوه منکو) نعره شده است، (۶) ح: نا این غایت، (۷) کذا فی آ: د: ح، ج: از سیرامون بیتکچی، ه: ز: سیرامون، (۸) کذا فی ب: ز: ح، آ: را، ج: د: ندارند، (۹) کذا فی جمیع النسخ، (۱۰) کذا فی آ، ح: ناقو، ب: مانو، ج: باقو، ز: باقو، د: باقو، ه: بانو، (۱۱) کذا فی ۵، آ: ب: ح: د: ح: فرستاده بودند، ز: فرستادند، (۱۲) صدره: نَخَلَتْ لَهُ نَخِي النَّصِيحَةَ إِنَّهُ، من آیات لعروف القوافی مذکوره فی المحاسنه، و نَخَلَتْ بالثون و الخاء المعجمة ای خَلَصَتْ، انظر شرح المحاسنه للبرزى طبع بولاق ج ۱ ص ۱۲۹-۱۳۰، (۱۳) کذا فی ه: ح، آ: ب: د: آمد، ج: آید، (۱۴) آ: ناقو، ب: مانو، ج: باقو، ز: باقو، د: باقو، ه: بانو، (۱۵) کذا فی آ: ه: ز، ب: فداق، د: بافداق، ح: فداقان، ج: جامرا ندارد

یسنبوکه^(۱) اشول برادر فرا هلاکو از مقام خویش بر موافقت ایشان با نزدیک سیرامون^(۲) رسید^(۳) و هر سه در يك موضع گرد آمدند و در افواه آن بود که بقصد مسلمانان اندیشه کرده‌اند، و بعد از آن خواجه نیز باهستگی جنان گشت و امروز و فردا^(۴) می گفت و بلعل و عسی ترجمیه^(۵) وقت می کرد، و هنوز ایشان را در خیال آنک می حضور ما کار فوریتهای نمیشد پذیرد و رونق نگبرد و آن مصلحت مکنی نشود، و چون سیرامون^(۶) و ناقو^(۷) نزدیکتر بودند پادشاه زادگان و امرا و نوینان که در خدمت منکوقان بودند با اتفاق نزدیک ناقو^(۸) و سیرامون^(۹) فرستادند که اگر شما را در مبادرت جمعیت توانی و تائی خواهد بود ما منکوقان را بخانی بر می داریم، چون دانستند که منافعت و ماطلت بحصول مقاصد و مباحی^(۱۰) منقضی نخواهد بود وعده دادند که ما نیز فلان وقت جمعیت رسم و بر مثال حرکت ثوابت کواکب در جنبش آمدند و با مراکب^(۱۱) و کتاب^(۱۲) و عساکر و مناتب^(۱۳) باهستگی حرکتی می کردند

- (۱) آ: یسنبوکه، ب: سسوه، ز: یسنوکه، ح: سسویه، ه: یسویوفا،
 د: ح ندارد، (۲) کذا فی آ ب ج ح، ز: سرامون، ه: سیرامون،
 د: جمله را ندارد، (۳) کذا فی آ ح، ب ج ه: ز: رسیدند، د ندارد،
 (۴) کذا فی آ ب ه ز، ج ح: امروز فردا (بدون واو عاطفه)، د ندارد،
 (۵) تصحیح فیاهی، ج: ترجمیه، ب ج: ترجمه، ه: ز: ترجمه، آ: مرخه،
 د ندارد، (۶) کذا فی ج ح، آ ب ز: سیرامون، ه: سیرامون، د ندارد،
 (۷) کذا فی آ، ب: ماقو، ج ز: یاقو، ح: یانعو، ه: یانعو، د ندارد،
 (۸) کذا فی ج، آ ج: ماقو، ب: ماقو، ز: یاقو، ه: یانعو، د ندارد،
 (۹) کذا فی ب ز ح، آ: سیرامون، ه: سیرامون، ج د ندارد،
 (۱۰) تصحیح فیاهی، ز ح: مباحی، آ ب: مباحی، د: مباحی، ج: مباحی،
 ه: المباحی الحاجات و منه لم یزل یجنال حتی ادرك مباحیه من اعطائه اقرب الخوارق نفلًا
 عن شرح الکفایة، (۱۱) کذا فی آ ج، ب د ه ز: مواکب، ح: مواکب،
 (۱۲) کذا فی ج ه ز، ب: کتاب، آ د: کتاب، ح: کتاب،
 (۱۳) کذا فی ج، ح: مناتب، ز: مغایب، ب: مناتب، آ: مناتب، ه:
 مغایب، د ندارد، ه: مغایب یعنی جماعت سواران جمع مغایب بکرمیم است،

با شتران^(۱) پر بار و گردوه‌های بسیار،

مَا لِلْجَمَالِ مِثْلَهَا وَوَيْدَا . أَجْدَلًا يَحْمِلُنَ أُمَّ حَدِيدَا^(۲)

أُمَّ الرِّجَالِ جِثْمَا^(۳) قُعُودَا^(۴)

چون مدتی از موعود بگذشت و در وصول تراخی نماند افتاد و دفع و
بطلان می‌تجاوز حد اعتدال گشت جماعتی حکما و منجمان که در آن حضرت
حاضر بودند روز نهم ربیع الآخر سه نهم و اربعین و ستایه‌ها^(۵) اختیار
کردند بطالعی که سعود فلک خوشه چنان آن سعادت باشد و مشتری
مشتری آثار او و ناهید مسنضی انوار او گردند، و از دلایل دولت روز
افزون یکی آن بود که در آن چند روز ابرها متراکم و بارانها منجم
بود و روی آفتاب در نقاب سحاب و حجاب صباب منسد، و ساعتی را^{۱۰}
که اختیار بود منجمان انتظار می‌کردند و ظلمات غم حاجز مطرح شعاع
می‌گشت و منجمان عاجز از ارتفاع شدند تا^(۶) ناگاه چهره زیبای خورشید
چون عروسی که^(۷) بر داماد بعد از^(۸) مرافقت و مفارقت و مانعت جلوه
دهند در ساعتی که مطلوب بود نقاب گشاد و آسمان مندار آنچ جرم
خورشید بود مکشوف شد و از کدورات مبع زدوده گشت چندانک^(۹) ۱۰

(۱) کذا فی ج ه ح ؛ و با شتران ، د ؛ با اشتران ، آ ؛ و با اشتران ،

ب ؛ تا سران ؛ ز ؛ با سرامون (کذا) ؛ (۲) ج ه افزودند ؛ أم صرفاناً بارداً

شدتاً . (۳) کذا فی ج ه ، وهو المطابق لروایة غالب کتب الأدب ، ز ؛ رضاء ،

ب ح ؛ رضاء ، آ ؛ رضاء ، د ایات را ندارد ، (۴) من ایات منسوبة الی اثرباء

ملکه الجزیره فی فصها مع جزیة الأبرش ملک الحیره و النقصه مشهوره ، انظر الأغانی

ج ۱۶ ص ۲۵ ، و مجمع الأمثال فی باب الخاء فی مختلط تیسر فی خطبه کبیره ج ۱

ص ۱۵۷ ، و خزانه الأدب ج ۲ ص ۲۷۲ ، - و مشیها فی الیبت روی بالرفع و

انجر و التفصیل فی معنی التیب فی البحرة السادسة من الیاب الخامس ،

(۵) ه اندازرا صحیح ندارد ، د ستایه‌ها ندارد ، آ ج ه را ندارد ،

(۶) ب ؛ ما ، آ د ه را ندارند ، (۷) آ ج د ه را ندارند ،

(۸) آ ج ه را ندارند ، (۹) کذا فی جمیع النسخ ، و مناسب مقام گویا

منجمان بارتقاع اشتغال داشتند جهان^(۱) بضیا و روشنی حالی بود و از سایه و تیرگی روی زمین خالی، و چون طلوع درجات سعد اکبر از حرکت فلک معلوم و مبین شد و قوت اوتاد^(۲) طالع مفهوم و معین و نحوسات و درجات مظلمه از طالع مبارک ساقط شد و نیز اعظم در اوج عاشر مستقیم و قواطع در ثانی عشر مفیم جماعتی که حاضر بودند از پادشاه زادگان چون برکه^(۳) اغول و برادر او فناپور^(۴) و عم ایشان ایلجینای^(۵) بزرگ و پسران اوتکین^(۶) و پسران کوتان^(۷) و پسران کولکان^(۸) و امیران و نوینان و معتبران اردوی چنگر خان و غیر ایشان از سروران که در آن حد^(۹) بودند با لشکرهای زیادت از مر و تد^(۱۰) پادشاه زادگان در اندرون اردو کلاهما برداشتنند و کمرها بر دوش افکندند و^{۱۰} ^(۱۱) منکو^(۱۲) را بر داشتند و بر سر بر فرمان دهی و تخت پادشاهی نشانندند و اورا^(۱۳) منکو قآن نام نهادند و از صربر افلاک این ندا بگوش ضمیر جان بر سیل فال می آمد که

(۱) آ: جهانی، د: چون، (۲) آ: اوتار، (۳) کذا فی ج د ر ح،
 ه: بزکا، آب: برکه، (۴) آ: فناپور، ب: فناپور، د: فناپور،
 ج: بوناپور، د: فناپور، ر ح: فناپور، (۵) کذا فی ه ایلجینای، آ:
 ایلجینای، ب: ایلجینای، ح: ایلجینای، د: ایلجینای، ر: ایلجینای،
 (۶) کذا فی ست نسخ، آ: اوتکین، (۷) کذا فی خمس نسخ، آ: کوتان،
 د ندارد، - کوتان پسر اوتکین قآن اندکی بعد از جلوس برادرش کیوک خان وفات
 نمود (رجوع بجز ۱ ص ۲۰۱)، و باین جهت است که فقط از پسران او اسم می برد
 و از خود او ذکر نمی کند، (۸) تصحیح قبایلی، - ب: ز: اولکان، ح:
 کولکان، آ: اولکان، ج: نوکان، ه: نوکان، د ندارد، - کولکان از
 پسران چنگیز خان است و در حدود سنه ۶۳۴ در محاصره یکی از شهرهای روسیه
 قبل از فتح مسکو اورا زخمی رسید از آن وفات یافت (جامع ص ۴۷)، اینست که خود
 او در این جشن حاضر نبوده، (۹) کذا فی آب، بانی نسخ: حدود،
 (۱۰) ب ه ر ح افزوده اند، و، (۱۱-۱۲) فقط در ح و از سایر نسخ ساقط است،
 ح: مویکا (= مونکا)،

شاهها هزار سال بملک اندرون پمان
وانگه هزار سال بعز اندرون بیال
سالی هزار ماه و فهی صد هزار روز
روزی هزار ساعت و ساعت هزار سال

و امرا و لشکرها بیرون اردو صفها کشیده زیادت از هزار^(۱) مردان کاره
و مبارزان نامدار که بحقیقت وقت ثار و کار^(۲) زار^(۳) از شیران کارزارند
خیل گزایل داری و صناجج . لآحت کصیح الیللة الطخباء

بر موافقت پادشاه زادگان که در اندرون اردو بودند سه نوبت^(۴) زانو
زدند، و^(۵) چون بفرخی و بین پادشاه جهان خورشیدوار در اوج مکت در
چهار بالش مملکت نشست هبت عالیه اقتضای آن کرد که حالی آسایشی و
رفاهیتی بانواع جانوران و اجناس جمادات رسد یاسا فرمود که هیچ آفرینه
درین روز میمون طریق مزارعت و مناقشت نسپرد و با یکدیگر خصومت
و مکاوحث ننمایند و بماشا و عشرت مشغول باشند، و تا^(۶) چنانک اصناف
انسانی بنوع تمنع و ن آسانی از روزگار انصاف و ستانند انواع حیوانات
دیگر نیز ازین نصاب بی نصیب نمانند حیوانات انسی را آنج مراکب^(۷) و
و حیوانات اند بعناء حمل^(۸) و قید و شکال و بند و دوال نعرض

(۱) کذا فی آجّ هـ ز، د: ده هزار، ح: هزار هزار، (۲) ح ندارد؛

(۳) دح ندارد، - گویا باید کر زار دو کلمه بطور موصوف و صفت مقصود باشد،

(۴) کذا فی آج، د: نه نوبت، ب: نه نوبت، ه: نوبت، ح

نوبت، جامع ص ۲۸۳، نه بار، - رجوع کنید نیز به ص ۱۴۷ تا ۲۱، و

ص ۱۸۱ تا ۴، و ص ۲۰۷ تا ۴، ۶، (۵) آج این را دروا ندارند،

(۶) کذا فی ب، ح: و ما، د: و با، ج: ز: تا، آ: ما، ه: و،

(۷) کذا فی ه، ح: مراکبات، ح: مراکب، آ: مردات (۸) ب: ز:

مردات (۹) د ندارد، (۸) کذا فی آج ح ه، ب: حمل (= میل)، ز:

(از بغال و جمال) د ندارد،

نرسانند و آنچه گوشتی^(۱) باشد^(۲) در شریعت عدل خون ایشان در حرم
امان نارنجته بماند تا چون کبوتران حرم يك روزی در آسایش و آرامش
روزگار گذرانند^(۳) و وحشیات^(۴) پرنده و چرنده خاک و آبی از قصد
حایدان^(۵) و تبر صیادان فراغتی بایند و براد در ریاض امن^(۶) پر و
بالی زنند ،

خَلَا لَكَ الْجَوُّ فَيَبِيضُ وَ أَصْبِرِي ، وَ نَقِرِي مَا شِئْتَ أَنْ تَنْقِرِي
قَدْ رَحَلَ الصَّيَادُ عَنْكَ فَأَبْشِرِي^(۷)

چون حیوانات هربك از دولت روز افزون استفادتی تمام یافتند جمادات
نیز که م^(۸) آفریده باری^(۹) عز اسمه اند و^(۱۰) در هر ذره از ذرات
آفرینش او حکمتی بدان متعلق^(۱۱) است بِعَالَمِكَ مَا خَلَقْتَ هَذَا بِإِطْلَاقِ
بِحُكْمِ أَمْرِكَ وَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ ازین رحمت معروم نشوند دماغ
زمین را بزحمت میخ و تخمیر^(۱۲) صداع نرسانند و روان آب را^(۱۳) با استعمال
نجاسات ملوث نگردانند، سبحان الله وجودی که حق تعالی آنرا منبع

(۱) کذا فی بَجَّ هَزَّ ، آ: کوشی ، ح: کوشی ، د: اعدل جنرا ندارد . -
از سیاق عبارت واضح است که مراد از «گوشتی» حیوانات مأكول آنچه است که
گوشت آنها را مردم میخورند مانند گاو و گوسفند و غیره در مقابل «مزاکب و حیوانات»
یعنی حیوانات سواری و باری ، (۲) ح: ح: بایست ، د: ندارد ،

(۳) آ: باشند ، (۴) کذا فی آب دَرَّ ، د: وحشیان - ح: وحشیان ،

ح: وحشیات ، (۵) کذا فی سَدَّ نَسَخَ ، د: فاضلان ، و لعنه علی الخوارج ،

(۶) آ: امر ، د: ندارد ، (۷) صدرها: بِاللَّيْلِ مِنْ مُسَوِّمٍ وَمُعْتَمِرٍ .

من جملة ابيات لطيفة بن العبد او الكاتب بن ربيعة اعطاني : انتظر جميع الامثل في
باب الخفاء (طبع مصر ج ۱ ص ۱۶۱) و لسان العرب في مادة ق ب ر

(۸) «که م» فقط در ح ، (۹) دَرَّ: حتى - آ: نرسانند ،

(۱۰) آ: ح: د این را اورا ندارند ، (۱۱) آ: متعلق ، (۱۲) کذا

فی بَجَّ هَزَّ ، آ: ح: تخمیر ، د: تخمیر ، ح: مصدر ، - تخمیر از باب تعیل در

کتاب لغت معنی بنظر نرسید ولی در قاموس جزوی مذکور است ، (۱۳) آ: آبر را

ندارد ، ح: آب روان را ،

مرحمت^{۱۱} و جمیع معدلت سازد تا بحدی که امثال خبرات او بر آنچه اسم
 شیء بر آن واقع بود از حیوانات غیر عقلا و جمادات فایض گرداند،
 اگر صاحب بصیرت بر سبیل استدلال درین دقایق تأملی کند و شرایط
 آن بجای آرد و از روی معنی درین احوال^{۱۲} که هرور شهور و احوال^{۱۳}
 نقش آن بر چهره روزگار باقی خواهد ماند ناتی و تدبیری واجب دانند
 معلوم و مقرر شود که حسن الثنات خاطر هایونش باصلاح حال ضعفا
 و درویشان و فرط اهتمام او بنشر^{۱۴} عدل و رأفت عام در میان خاص
 و عام تا بجه ثابت و چند ثبات باشد، ایزد جل جلاله سلطای نامتناهی
 از منک و پادشاهی او را تمنع و بر خورداری دهد. این روز برین شیوه
 نسیب رسانیدند و شهنکام هر کس با مقام^{۱۵} رفتند تا روز دیگر که سپاه^{۱۶}
 سیاه بوشی شب از طلایع تابشیر صباح روز^{۱۷} پشت بهزیمت داد و خسرو
 سبارکان مؤید و کامران از افق طلوع کرد پادشاه زادگان در کار هو
 و طرب شروع نمودند و بساط نشاط انداختند و از روی معنی این
 بیت را ورد ساختند که

طسره شب ما رخ روز هی بگیرند
 وقت آنست که مستان طرب از سر گیرند
 ساقیان گرم در آرند شراب گلگون
 که نسیبش ز دم خرم مجر^{۱۸} گیرند^{۱۹}
 و آن روز جشن در خیمه بود که صاحب اعظم^{۲۰} بلواج^{۲۱} ثبت الله قواعد^{۲۲}

۱۱ آخ: رحمت. ۱۲ احوال اول جمع حال است و احوال دوم جمع
 حول یعنی سال و صده. ۱۳ آخ: بیشتر. ۱۴ آخ: از آفریده اند؛ خود،
 ۱۵ آخ: سازد. ۱۶ آخ: جرم مجر. ۱۷ آخ: خسته مجر. ۱۸ از قصیده است
 از سید حیر بن ناصر بخزوی ادمان. نسخه پاریس ۳۰۵. ۳۰۵. ۳۰۵. ۳۰۵. ۳۰۵.
 و جمیع المصاحح ا ص ۱۹۳ با اندک تغییری، سه بیت دیگر از عهد نصیب در
 ص ۳۶ مذکور خواهد شد. ۱۹ آخ: آفریده؛ محمود. ۲۰ آخ: بلواج. ۲۱
 بیت: بلواج. ۲۲ آخ: بلواج. ۲۳ آخ: بلواج.

دواته فرموده بود از فاخرات نیاب نسبیج بکردار فیه خضرا و نمودار
گنبد اعلی اشکال آن از کثرت نقش بندی و ملاحظت رنگ آمیزی آسمانی
می نمود^(۱) بمصایب انوار کواکب درفشان و بوستانی بازهار و انوار در
افشان گشته، زمین آن^(۲) از مفروشات الوان بساطها و اختلاف رنگها
مرغزاری پنداشند مملو^(۳) از انواع ریاحین چون بنفشه و ارغوان و
نسرین، بر آن هیأت و وضع بیشتر از آن کسی شیخ خیمه نافرخته^(۴) بود
و در آن قالب و صنعت بارگاهی نساخته، اندرون آن باغ ارم و بیرون
خوش و خرم، چون مجلس تازه گشت و انس بی اندازه از هر جانبی
این آوازه برآمد

۱. خه خه^(۵) ای صورت^(۶) منصوره باغی و سرای^(۷)

یا بهشتی که بدنیات فرستاد خدی

بل جهانی نو نگوم نه جهانی خه جهان

عمر کاهست و تو بر عکس جهان عمر افزای^(۸)

و پادشاه کشور چون خسرو تنها رو در خانه شرف بر تخت بخت و سر بر
۱۵ سروری^(۹) متمکن شد و بر مسند دولت تکیه زده و بر مرتفی^(۱۰) شکوه
و هیبت ایستاده و بر مرکز خوش دلی و کامرانی پهای نهاد و بر

(۱) آج ده اینجا واری افزودند؛ (۲) کذا فی جمع اسخ، و نه به پندر
دان راه باشد، (۳) آدم بود، ج: مهر، ح: مملوک، (۴) کذا و آ
(= نافرخته)، ج: دح: نه افراخته، ز: با افراخته، ب: با افراخته،

(۵) کذا فی سنن نخ، ج: و بخت، و همچنین نیز در دیوان انوری جانب تریز
ص: ۲۰۲، (۶) کذا فی آ، ج: منصوره باغی و سرای، د: ح:
منصوره نه باغی نه سرای، ب: منصوره باغی نه سرای، ز: منصوره تو باغی و
سرای، دیوان: منصوره باغی و سرای (کذا)؛ این بیت تنها در درق ۱۱۱۱
مشکور خواهد شد و از آنجا صریحا معلوم خواهد شد که «منصوره» در متن صحیح است
لا غیر، (۷) ب: ج و دیوان: عمر افزای، (۸) کذا فی ج: ده ز، آ: ب: ح:
سرور، (۹) کذا فی ب: (برسم لفظ حال: مرفقانی)، ح: و بر موصی،
ز: و در مربع، آ: ج: مربع، ه: مربع، د: چهار ندارد،

مرکب عز و رفعت سوار گشته، و پادشاه زادگان ثریاوار بر دست زاست مجتمع شد، و هفت برادران او که^(۱) هریک در سپاه شاهی بدری بودند قبلا^(۲) و هولاکو^(۳) و اریغ بوکا^(۴) و موکا^(۵) و بوچک^(۶) و سیکر^(۷) و سویتهای^(۸) چون هفت اورنگ ابستانه، و از جانب چپ خوانین چون

(۱) فقط در رَح، باقی نسخ «که» را ندارند، (۲) ب: فیلا، ه: قویلا، د: فیلا، ح: قبال، (۳) ج: علاکو، د: ملاکو، (۴) کذا فی د: ز: ح: اریغ بوکا، آ: اریغ بوکا، ب: اریغ بوکا، ج: اریغ و بوکا، (۵) کذا فی ج: اریغ بوکا، (۶) کذا فی ه: بوچک، آ: بوچک، د: بوچک، ب: رَح: بوچک، (۷) کذا واضحاً فی آ: ب: د: ز: (بین مهمله و یا: متناه تخانیه و کاف و را: مهمله)، ح: سکر، ح: سکر، آ: سکور، - در جامع التواریخ نه در این مورد اص ۲۸۲ و نه در ضمن تعداد پسران تولی بن چنگیز خان اص ۲۰۰-۲۰۲ چنین نامی بهیچوجه مذکور نیست، ولی در شرح حال بوچک پسر هندی تولی گوید: «خوانین و فزای بسیار دانسته و از ایشان پسران آورده که قائم مقام او بوده‌اند و او را سلکر گفته‌اند بجهت آنکه صد پسر داشته است» (اص ۲۰۷-۲۰۸ مصدق)، و این سلکر ایا با، موچکه بجای با، متناه تخانیه و علاوه لای بعد از آن باقی اسامی احتمالات همان سلکر ما سخن فیه باید باشد، پس اگر جوینی سهو نکرده و بوچک را با اندیش دو شخص عاید کرده باشد (و احتمال سهو جوینی بعید است چه خود او شخصاً در سن قورلمانی حضور داشته است) لابد یا باید فرض کرد که در تعداد اسامی اولاد و نوادگان تولی در جامع التواریخ سهوی از مصدق با تصحیح از نسخ دست داده یا آنکه سلکر مذکور در جامع التواریخ غیر سلکر مذکور در جهانگشای است، (۸) تصحیح قیاس، آ: رَح: سوتای، د: سویتهای، ب: سویتهای، ه: سوتای، ح: مرسای، جامع التواریخ طبع ناقص بلوچه ج ۲ ص ۲۸: سوتای، ص ۲۰: سویتهای، طبع کاترور ص ۱۴۸: سوتای، معز الأساب نسخه پاریس ۱۵ Ancien fonds pers ورق ۲۷۶: سوتکی، - سویتهای (سینای) پسر هم از پسران دهگانه تولی بن چنگیز خان است، در وقت حرکت هولاکو بایران منکو قان او را در مصاحبت هولاکو تعیین نمود و در اثناء راه در حوالی سمرقند وفات کرد در شعبان یا رمضان سن ۶۵۲ (ورق ۱۲۶۵-۱۲۷۶): نام این شاهزاده در جامع التواریخ در فتره معادله ملحق فیه (اص ۲۸۲) مذکور نیست، و در ضمن تعداد اولاد تولی (اص ۲۰۲، ۲۱۱-۲۱۲) در خصوص پسر هم و پسر دم تولی در متن مذکور جامع التواریخ سهوهای زیادی دست داده است که اینجا مرفوع تصحیح آن نیست،

بسانین که در حسن و خوبی هریک ماه و آفتاب را دورخ داده نسته
 عَلٰی سُرِّ مَوْضُوْنِدٍ مَّتِّكِيْنَ عَلَيَّهَا مَتَّابِيْنَ، و سُنَاد حور صفت خوب
 صورت که سوره حسن بر صحنه صفحه^(۱) ایشان مسطورست کاسات فیض
 و شراب باباریق و اکواب مثنوایر و مثنوای کرده و عرصه دفا از خار
 غم و وحشت خالی گفته،

ساقیای که چه گویم و چگونه یا رب^(۲)

که مه گنگوت از دایر معنر گیرند

قطره خون شود از خنجر ایشان مریخ

روز نصرت چو زجان^(۳) قبضه خنجر بگردند

زهره در ساغشان رقص کند همچو حباب

گاه عشرت چو بکف گوشه ساغر بگردند

و روزگار مخالف چون پای در راه راست نهاده است لاجرم چنگ در
 پرده نوا زده است، و ناهید اقبال بر حسب حال مطلع شعری گزیده و
 از زلفان دوات فولی در دهان جهان انداخته و آهنگ برکشیده

بُشْرَى فَقَدْ أَفْجَزَ الْأَقْبَالَ مَا وَعَدَا ، وَ الدَّهْرُ ذُو نَمَرٍ مِمَّا جَنَّا وَ عَدَا^(۴)

و بدین غزل که ملامت وقت افتاده است چرخ گردنده کر دیدن^(۵) رعا

و موافقت نظری افکند در رقص آمد

(۱) آج و ندارند (۲) کذا فی ست نسج، ز او چگونه بود جمع

الفصاح ۱ ص ۱۶۲: ساقیای خوش و گلروی و دایر و سمرت، در سوزان این

بیت را ندارد، (۳) کذا فی ه ر، د: چو زجان، آج: حورخان،

ج: چو زخان، (۴) رجوع کبند بص ۳۳ حاشیه ۷، (۵) بجزئی مصرع

اعراب: وَ كَوْنُ الْعَدَا فِي أَقْنَى الْعُلَى صَعْدًا، و این بیت شبنمخور که در نسخه ه

است مطلع قصیده است از ابو محمد خازن از شعراء معروف صاحب بن عبید و قصیده

در نیمه الدهرج ۲ ص ۷۴ مسطور است، ولی آنطور که در متن است محالّه معلوم

نشد از کبند، (۶) کذا فی ا، ه: ز: کردین، ج: از دهان، ب: ج: د

چله را ندارند.

خسروا ملك بر تو خرم باد . كل^(۱) گیتی ترا مسام باد
از نو آباد ظلم ویران گشت . بنو بنیاد عدل محکم باد
و این ترانه را^(۲) که مناسب حالت چون از ضربه زخمه چنگ زمانه
این گشته^(۳) در داده که

جدت ورفی زمانه از ظلم^(۴) بنست . جود عم نو شکسته کرد درست
ای بر تو قباى خانیت آمد چنت . نیکوئی کن که نوبت دولت تست^(۵)
و نوبتان و امرا بموافقت سر و سرور ایشان منکار^(۶) نوبن در مقام
سلاح داران صف صف ایستاده و بینکچیان و وزرا و حجاب منم و
سرور ایشان بلغای آقا^(۷) بر موضع خویش پای نهاده و باقی امرا و
حشم بیرون بارگاه صد رسته زیادت^(۸) نشستند و سلاحها بستند ،

۱۰ قَوْمِ^(۹) إِذَا قُوِلُوا كَانُوا مَلَائِكَةً . حُتًا وَإِنْ قُوِلُوا كَانُوا عَفَّارِينَ^(۱۰)
ترکان ملك با خرد و با هوشند . حور شبه زلف^(۱۱) و دیو آهن پوشند
دیوند چو گاه رزم آهن پوشند . حورند چو در بزم می می نوشند
برین سیاق و هیأت با فنون حبور و سرور^(۱۲) هفته جشن و سور بود
و اندیشه و کینه از صحن سینه دور ، و هر روز برنگی دیگر چنانک^(۱۳)

(۱) ج : ه . ه . (۲) آ ج ه «را» را ندارند ، (۳) ز افزوده : بودند ،

د افزوده : ، ، - فاعل «گشته» و «در داده» ظاهراً جماعت حضار است بقرینه
«ای» ، (۴) ب : ز : خصم . (۵) از رشید و طوطی است با اندک تصرفی

که مصنف عمداً در آن کرده است تا مناسب مقام گردد ، رجوع کنید مجلد ۲ ص ۱۸ ،

(۶) کذا فی آ ب ج د ز ، ح : سکا ، ه ندارد ، (۷) کذا فی ج ح ،

آ : بلغای امرا ، ب : بلغای آقا ، ز : بلغا که آفای ، د : ندارند ،

(۸) کذا فی آ ، ب ج د ز ح ندارند ، اصل جمله را ندارد ، (۹) ا :

قوما ، ج ه این بیت را ندارند ، (۱۰) من قصیده لغزئی یندج بها الترك ،

انظر ج ۱ ص ۶۳ ، (۱۱) کذا فی ج ، ب : حور شبه زلف ، ز : حور شبه

زلف ، آ : حور شبه زروی ، ح : خورشید بروی ، د : این روای را ندارند ،

(۱۲) ب بخط الحاقی افزوده : دو ،

کسوت پادشاه^(۱) جهان باشد^(۲) جامها می‌پوشیدند و کلمات و جامها می‌نوشتیدند، و وظیفه بیت الشراب و مطبخ دو هزار گردون^(۳) تمیز^(۴) و نیندها بود^(۵) و سیصد سراسب و فراخ شاخ^(۶) و سه هزار گوسفند، و چون حضور برکه^(۷) بود حکم^(۸) و لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ در آن بتقدم می‌رسید، و در انتهای این جشنها فدغان^(۹) اغول و برادر زاده^(۱۰) او ملك اغول^(۱۱) و قرا هولاکو^(۱۲) در رسیدند و مراسم تهنیت^(۱۳) و شرایط خدمت بجای آوردند و در مقابل آن از انواع اعزاز و ملاطفت^(۱۴) و اصطناع مکرمات ایشان اطباب و مبالغت بر خویش حتماً مفصلاً دانست، چون ایشان رسیدند انتظار پسران دیگر که بر عقب ایشان برسند می‌کردند و^(۱۵) بر فرار در کار^(۱۶) عیش و عشرت افراط می‌فرمودند و در کار حزم و نیتظ تقریب می‌نمودند، و چون هیچ کس را

- (۱) کذا فی آء، ب ج ه زح: پادشاهان، د اصل جمله را ندارد،
 (۲-۱) ج ندارد، د اصل جمله را ندارد، (۳) کذا فی آء ب د ج ه، ج: خیک، ز: سیک، (۴) آ: تمیز: بی: تمیز، ج: تمیز، ز: تمیز،
 (۵-۶) ج: بود و نیندها، (۶) فراخ شاخ چنانکه از سیاق عبارت معلوم میشود یعنی گاو یا گاو میش باید باشد و در فرهنگها بحاله نیافتم، جامع ص ۲۸۶: سیصد سراسب و کاه و سه هزار گوسفند، (۷) کذا فی ج ح ز، آ: برکه، ه: برکه، د ندارد، (۸) کذا فی د ز ج ح، ب: فدغان، د: فدغان، آ: فدغان، (۹) کذا فی جمیع النسخ، جامع التواریخ در تعداد اولاد اوکهای (طبع بلوچه ص ۱۲) و معزr الأنساب (Ancien fonds pers. 67 ورق ۴۰۶ و ۴۰۷) منقذ ملك اغول را پسر بلافضل اوکهای فالآن یعنی برادر فدغان اغول میدانند نه برادر زاده او، ولی جامع التواریخ در فتره معادله با ما نحن فیه (ص ۲۸۶ س ۱۱) بطریق من حاضر «برادر زاده او ملك لوقول» دارد که بلوچه عداً به «برادر او ملك لوقول» تصحیح کرده است، (۱۰) ج: ملك لوقول، ح کلمات «ملك اغول و» را ندارد، (۱۱) کذا فی جمیع النسخ، (۱۲-۱۳) فقط در ج و از باقی نسخ ساقط است، (۱۴) آ ج د ه این و او را ندارند، (۱۵) آ ج د ز: کار (بدون «در»، ح: درگاه،

در خیال و ضمیر نبود که یاسای^(۱) پادشاه^(۲) جهان^(۳) چنگر خان تغییر
و تبدیل پذیرد و خلاقی^(۴) در میان ایشان موجود نبودست و در رسم
و آیین مغول معهود نه^(۵) کسی را بر خاطر نمی گذشت^(۶) و در نقش^(۷)
خانه^(۸) نوع^(۹) آن صورت نمی بست^(۱۰) جانب احتیاط مهمل ماند^(۱۱)، ناگاه
از اتفاقات حسنه بلك از محابلی اقبال و تنبه لطف ذوالجلال جانوره
داری كَشَك^(۱۲) نام را شنیدی که حکم نافه^(۱۳) صالح پیغامبر علیه السلام داشت
که موجب نجات مؤمنان و سبب هلاکت ظالمان بود ضایع می شود و در
طلب وجدان مفقود مجبود بذل می کند^(۱۴) و از چپ و راست در آن
حدود می دوایند آوا دو سه روزه راه قطع [می] کند^(۱۵) ناگاه در میان
لشکر سیرامون^(۱۶) و نافو^(۱۷) می افتد لشکر بسیار می بیند و گردونه های پر بار^(۱۸)
و ماکولات و مشروبات بخروار^(۱۹) بعلت^(۲۰) اقامت مراسم تهتیب و التزام

- ۱۱ کذابی آدّه. ز: ناساهای، ب: یاساهای، ح: یاسهائی، ج: یاسها،
۱۲ آه ح سارند. (۲) کذابی ب بخت اکتافی) ز، باقی نسخ ندارند،
(۳) ب بخت اکتافی) د ه ح افزود: اند: که، (۴) ه افزود: که، ز
افزوده: و. (۵) کذابی ز، آح: نکرد، ج د آ: بکدر، ب بتصحیح
اکتافی: کرد. (۶) آ: ودر نفس، ب بتصحیح اکتافی: و خون در نقش، ح:
و در نفس. ۱۱ کذابی آح د ه رَح، و بهتر نبودن «آن» است یا الفحام کلمه
در بن مثلاً. و در نقش خانه [شیر] نوعم آن صورت نمی بست. یا «و در نقش
خانه نوعم [شیر] آن صورت نمی بست» و نحو ذلك، ب بتصحیح جدید بجای «آن»:
مخلفی میان آن جماعت: (۹) کذابی ب ج ه ز: آ: می بست، ح: نیندد،
د: بندد، (۱۰) ب ج ه رَح: می ماند، د جمله را ندارد، (۱۱) کذا
فی آد، ح: کش، ب ج: کسک، ه ز: گسل، (۱۲-۱۳) فقط در ح،
و از سایر نسخ ساقط است، (۱۴) کذابی ب ج د، آ: سیرامون، ح:
سیرامون، ه ز: شیرامون، (۱۵) کذابی آ، ح: نافو، ب: نامو، ج ز:
نافو، ه: بانو، د ندارد، (۱۶) آ: بخرار، ح: بخروار، ب بخت جدید
افزوده: و چین میبایند که، (۱۷) یعنی بیبانه،

خدمت^(۱) و کشت^(۲) از متصود کار شافل و از منظور خویش از هر کس سایل، ناگاه در اثنای نك و بوی و جست و جوی بگردون شکسته می‌رسد و کودکی مقارن آن نشسته کودک بر آنست^(۳) که این سوار از جمله انصار ایشان است در مرمت گردون^(۴) از کشت^(۵) استعانت می‌جوید، کشت^(۶) از اسب پیاده می‌شود و بعبارت گردون و مدد اشغال می‌نماید نظر او بر اسلحه و استعداد حرب می‌افتد که در آذربایجان^(۷) بارها نعیه بود از کودک می‌پرسد که سلاح چیست میگوید همانست که در دیگر گردونهاست؛ کشت^(۸) عاقل حالیا خود را غافل می‌سازد^(۹) چون ازین مصلحت فراغت می‌نماید^(۱۰) بدیگری می‌پیوندد و نوعی معرفتی می‌اندازد و بتدریج از احوال استکشافی می‌کند چون بحقیقت سزا ایشان استدلال می‌گیرد^(۱۱) شك و شبهت مرفوع می‌گردد و آبدی الصریح^(۱۲) عن الرغوة^(۱۳) معلوم او می‌شود که در خیال آن جماعت مکر و نفاق است و نقض^(۱۴) میناق و نقض^(۱۵) وفاق تا در اثنای طوی و جنبی کد بر سبیل مبارک باد خواهند ساخت چون عقال عنول گسته شده باشد و شیوخ و کهنول از سر مستی دست بسته شده پای از حریم حرمت بیرون نهند و مغالضه آنچه

(۱) بَ بَ بَحَطَّ جَدید افزود، متوجه اردوی بادیده اند، (۲) کُشَا فِ دَا حَ کُشَل، آ بَ جَ کُشَک، زَ: کُشَل، دَ جَ وَاوُ شَعْرًا سَرِی، (۳) کُذَا فِ دَا، آ: رَا سَ، جَ حَ: پَدِشْتَمَ، زَ: نَدِشْتَمَ، مَ بَ بَحَطَّ حَدِید: کِمَانِ اَکَ، (۴) کُذَا فِ بَ بَ بَحَطَّ جَدید آج، جَ رَا زَ، آ: دَا نَدَارَنَد، (۵) کُذَا فِ دَا، آ بَ جَ کُشَک، حَ: کُشَر، زَ: رَا کُشَل، (۶) بَ بَ بَحَطَّ جَدِید: کُشَک، زَ: کُشَل، بَاقِی نَحْجَ نَدَارَنَد، (۷) رِجْوِی بَص ۱۵ حَاضِیَه ۵، (۸) کُذَا فِ دَا، آ بَ جَ: کُشَک، حَ: کُشَر، زَ: کُشَل، (۹) آ جَ دَا: اَیْنِ وَاوْرَا نَدَارَنَد، (۱۰) بَ (بَ تَصْحِیحِ جَدِیدًا) هَ: هَ: یَابَدَ، جَ: یَابَتَ، (۱۱) آ جَ: کُرد (بِجَا یِ هِیِ گِردَ)، (۱۲) اَنْظُرُ جَمِیعَ اَلْاَمْثَالِ فِ بَابِ اَلْبَا، اَطْلِعُ مِصْرَ جَ اِ ص ۶۸، (۱۳) کُذَا فِ بَ زَ، دَا: نَقْضٌ، جَ: نَقْضٌ، آ: بَقْضٌ، جَ: بَقْضٌ، هَ: نَدَارَد، (۱۴) کُذَا فِ بَ جَ زَ، دَا: نَقْضٌ، حَ: نَقْضٌ، آ: بَقْضٌ، دَا: بَقْضٌ اَکْذَا، (۱۵) آ: خَوَامِدَ،

کنکاج کرده اند با تمام رساند^(۱۱) وَلَا يَجِيئُ الْعَمْرُؤَ الْحَيُّ إِلَّا بِأُطْلِهِ^(۱۲) .
 کنکج^(۱۳) زمام اختیار بگذاشت و مثل حَبْلِكَ عَلَى غَارِكَ^(۱۴) بر شتر
 خواند و سه روزه راه^(۱۵) در يك روز طی کرد تا نزدیک نماز شام^(۱۶)
 باره رسید^(۱۷) و بی اجازت و دهشت و نردد و حیرت در آمد و
 بدلی قوی بی احتیاط سخن آغاز کرد که شما بساط نشاط گسترده اید و
 بعیش و طرب کم غم جهان گرفته و^(۱۸) مخالفان در اماکن مکان آسان
 بیان نیز کرده و مشهور فرصتی گفته و کار را مستعد و منتشر^(۱۹) شد،
 وَإِنْ لَمْ يَلْعَ بِأَيْهَا سُرْعًا ، أَنَاكَ عَدُوُّكَ مِنْ بَابِهَا^(۲۰)

این معنی مشافیه تکرر کرد و بر مبادرت و در یافتن مصلحت ایشان را
 سنجیدنی واجب می داشت و تعجیلی می نمود، چون امثال این اندیشها در
 آیین و رسم مغول خاصه در عهد دولت اروغ چنگر خان بیج عهدی
 معهود نبودست ازین حالت استبعاد تمام می نمودند و بکرات اعادت
 می کردند^(۲۱) هیچ باؤل و هلت با دا رسانید بود و از مضمون سیرت ایشان
 باز نموده باز می گردانید، آن کلمات در سمع خان^(۲۲) جای نمی گرفت و بدان
 التفتات نمی رفت و کشك^(۲۳) همان^(۲۴) مبالغت می نمود و اضطراب و قلقی در^(۲۵)

(۱۱) ح: افزوده: اما از آیت، (۱۲) ح: افزوده: غافل، (۱۳) کذا فی د:
 آ ب ج: کک - ح: ککل، ه: ز: ککل، (۱۴) انظر مجموع الأمثال فی باب
 العدا: اطلع مصرح ا ص ۱۶۲، (۱۵) ه: راه را، (۱۶) کذا فی آ ج د ح،
 ه: ز: شام، (۱۷) کذا فی ح: باقی نسخ: باز رسید، (۱۸) آ ب ج د ح
 این را و روانه آمد، (۱۹) کذا فی ج ه ز، ح: مشهور، آ: منسوخ، د:
 حشر (کذا)، (۲۰) من تعبیر لابن المنیر مطلقا

أَلَا مَنْ يَعْبُدُ تَسْكَرُهَا - تَسْكَرُ الْعَيْ وَ بِنَاهَا
 و منها قَالَن قُرْصَةً أَمْكَنْتَ فِي الْعَدُوِّ * فَلَا تَبْدُ فَعْلَكَ إِلَّا بِهَا

ادیوان ابن المنیر ندغه کتابخانه پاریس (Amih: 3087 ورق ۳)، (۲۱) آ افزوده: و،
 (۲۲) ج: متکو فان، (۲۳) کذا فی د، ح: ککل، آ ب ج د ح: ککک -
 ه: ککل، (۲۴) کذا فی ج د ح، آ: بهمان، ه: بهمان قرار: ز: به
 صفت، ب: بتصحيح جديد: همچنان

نهاد او مشاهده می‌رفت و سکون خان بر قرار می‌بود، پادشاه زادگان و نوینان معتبر که در خدمت بودند برین ثبات که نباید نمود باطن چشم زخمی برسد و موجب ندامت و پشیمانی شود انکاری نمودند،

فَأَيُّكَ وَالْأَمْرَ الَّذِي إِنَّ تَوَسَّعَتْ ، مَدَاخِلُهُ ضَاقَتْ عَلَيْكَ الْمَصَادِرُ^(۱)

و پیش از آنک دست تلافی در گردن مراد نرسد^(۱) و روی رویت مسدود شود و وجه مصلحت ناریک و کار چون موی باریک و چشم روشن یخزد^(۲) خیره^(۳) و حشم^(۴) دشمن خُرد^(۵) چیره^(۶) گردد بر مرد هوشمند واجب و لازم است که اگر اندیشه روی نماید تبع^(۷) حزم و احتیاط فرو نگذارد و کار دشمن هر چند ضعیف باشد خوار نشود تا اگر گمان بُرد او^(۸) حقیقت شود از معرفت و غایبه آن آیین نواید بود و اگر اصلی نداشته باشد هیچ مضرت و مفسدت صورت بیندازد و شر آن هیچ کس عاید نشود،

وَلَا تَخْفِرْ عَزِيمَةَ مُسْتَكِينٍ ، فَإِنَّ الْحَزْلَ يُشْعَلُ بِالْمِدْقَاقِ

از راه کیاست و دها ابتدای این کار را بر فنی و مدرا ننگی باید نمود مگر آتش این فتنه پیش از استعلا اطمینانی پذیرد و باد نکباء نکمت پیش از آنک خاک امن و فراغت از عرصه گیتی ببرد راکد شود و آب حیا که

(۱) ذکره فی الحماسة مع بیت آخر بعد و لم یسم فتنهم ، و فیهما راءة مکر قوت

و موارد مکان مَدَاخِلُهُ شرح الحماسة ششبرزی طبع بوقاق ج آ ص ۱۱۶

(۲) کذا فی ب د ز ، آح : مرید ، ج : رسد ، (۳) دح : خود ،

(۴) ح : خیره ، و : نبرد ، ز : متعبر ، (۵) کذا فی آح : ب : ز :

چشم ، د : خشم ، ج : ندارد ، (۶) ج : کم‌خرد ، د : خود ، ج : ندارد ،

(۷) کذا فی آ ب ، د : زح : خیره ، ج : ندارد ، (۸) کذا فی ب ز :

ج : بیع ، د : بیع ، آ : بیع = بیع ، و آن جز درست است ، ج : حزم بیع

(بهای «بیع حزم» که در آ است) ، و ندارد ، (۹) کذا فی و ، آ ب ج : ز :

کان برد و ، ج : کان ، د : ندارد ، (۱۰) آ : نه بندد ،

حیوة^(۱) خلفانست در چشم روزگار و بر روی کار بماند^(۲)،

درشتی و نندی نیاید بکار، بنوی برآید ز سوراخ مار

اگر برین نط میسر نشود^(۳) و بمواسات و بمجاملت آن جماعت سر بر خط
نهند آخر الدّواء الکی^(۴) را کنار توان بست و پشت مقاومت ایشان را
پست گردانید،

پیش نست میان یخته لشکری سر نیز

بسان رمح و پستان وقت خدمت و گه کین

بمثل خسرو یا جام هریک اندر غفل^(۵)

بشکل رستم بر رخس هریک اندر زین

چون تدابیر و آرام برین جمله فرار گرفت هرکس از پادشاه زادگان^(۶)
میخواستند که درین راه قدم نهند و بنفس خود بروند و ازین احوال
تقص و تجسس واجب دارند و چنانک وقت اقتضا کند بلفظ^(۷) یا
بعنف پیش مضمود باز روند و چون از راه الیهام اقبال^(۸)

کلید فتح رای^(۹) آمد بدیدست، که رای آهین زربت کلیدست

ز صد شهین زن رای^(۱۰) قوی به، ز صد قالب کلاه^(۱۱) خسروی به

(۱) کذا فی آب ز، ح: ه، حیات، د: حیات، ح: اب حیوة، (۲) کذا

فی آب ح، ح: د، ز: بماند، (۳) کذا فی ب: د، ز: ح: شود،

آج: شود، (۴) کذا فی ست: نسخ و هو المشهور، آ: آخر الدّواء الکی،

قرن فی حیوة: تؤمنل بهامش جمیع الأمثال ج ا ض ۶۴: «و قولهم آخر الدّواء الکی

فاز ابوبکر انتز السائر آخر الدّواء الکی و ردّ بعض اهل اللّغة هذا و قال آنها هو

آخر الدّواء الکی»، (۵) د: بزم، (۶) کذا فی ب: (بخط جدید) ج: ح،

آ: د ز این کلمه را ندارند، (۷) کذا فی آب: ح، د: و اقبال، ز

ایشان زنجی «اقبال»، ج: «اقبال» را ندارند، - شرط و جواب «چون از راه اقام

اقبال» درست معلوم نیست چیست و عبارت خالی از سوّه تألیف نیست،

(۸) کذا فی ز، سایر نسخ: را؛ (۹) کذا فی ج: ز، باقی نسخ: رای،

(۱۰) کذا فی خمس نسخ، ج: ز، کلاه،

برای^(۱۱) لشکری را بشکند^(۱۲) پشت ، بشمبیری یکی تا صد^(۱۳) توان کشت^(۱۴) پادشاه زادگان را از تحمل آن رحمت استغنا^(۱۵) روی نمود^(۱۶) و^(۱۷) انفاق کردند که منکسار نوین که سرور امرای حضرت است^(۱۸) و رکن بزرگتر در زمره ارکان دولت بر سبیل استکشاف حال و استدراک کار بود و آنچه صلاح داند گوید ، بر حسب اشارت با سواری دوسه هزار^(۱۹) از^(۲۰) کماة اترک و ترکان ناپاک^(۲۱) که بجهت

چون علی حین و ان کائنوا بشر . کائنهم یخطوا عایفاً بالابر^(۲۲)

بودند بر نشست ، و چون نوین بزرگ منکسار^(۲۳) وقت تابشیر افسار که یزک^(۲۴) جمشید افلاک بر لشکر شام شیخون کرده بود بجوار خانهای آن افواج رسید با صد سوار پیشتر براند تا باستانهای خانهای^(۲۵) ایشان و

(۱) کذا فی خمس نسخ ، ح : برای ، آ : سواری ، (۱) که افواج آج زح .
ب (صحیح جدید) ده : بشکی ، - با بر اول بشکند لازماً استعمل شده است ،
(۲) کذا فی خمس نسخ ، ح : ز : ده ، (۲) از خسرو شمرین نعلایی است ،
ضیع طهران ص ۱۴ ، (۳) کذا فی ه ، ب : د : استغنا ، ح : استغنا ،
ز : استغنا ، آ : استغنا ، ح : استغنا ، (۴) و آ روی نموده ، ح :
واجب دیدند ، (۵) آ این راورا ندارد ، ولغة استغنا ، (۶) آ ده «استغنا»
ندارند ، (۷) ح : دو هزار ، (۸) فقط در ح : «دو هزار» در آ ، بقی نسخ
هازه را ندارند ، (۹) کذا فی ه (ناپاک بی بد) ، ح : ز : ناپاک ، آ : ح :
ناپاک ، د : بی پاک - نسخه ح ز محتمل است که در آن «ناپاک» باشد که بر سه نسخ
قدیمه فرقی بین «با» فارسی و «بی» نگذارده اند ، (۱۰) ذکر این اثر فی المثل
السائر ص ۲۹۸ ان هذا الیت من ارجوزة لثی نواس عدت فیها المعب بالکرة و
الغویجان ، ولم اظفر به فی دیوان ابی نواس الطیور بصره ان کنت توجد فی
ارجوزة یسا الروی بعینه ، (۱۱) کذا فی جمیع النسخ ، (۱۲) صحیح قیاسی .
جمع نسخ : ز - و اوج آمد که نسخ غالباً درج است چه لریک جمشید افلاک هیچ
معنی ندارد ، و مقصود از جمشید افلاک چنانکه معلوم است آفتاب است و یزک نو
می باشد بخش او صحیح است ، (۱۳) آ : ح : ز : صد ،

لشکرها از پیش و پس و راست و چپ رسیده بود^(۱۱) و^(۱۲) چون محیط دوا بر
 اینانده هم از پشت اسب نوین آواز داد و سخن آغاز نهاد که از شما
 نقلی کرده‌اند و بسمع مبارک رسیده است اگر آن سخن از اناء کذب و
 زور نرخی کردست و خلاف^(۱۳) بوده بخت راستی و نشان صدق آن
 خواهد بود که بی تفکر^(۱۴) باسظهار^(۱۵) تمام روی بخدمت آرید^(۱۶) و بمعاذیر^(۱۷)
 دل ما پذیر تمک نجوید^(۱۸) و گرد این وصفت را بآب مسابنت و مسارعت
 از رخ وفا و چهره وفاق بشوید^(۱۹)، چون این معنولات و کلمات^(۲۰)
 شنیدند از خانها بیرون آمدند و چندانک نظر تیزی کردند لشکرها^(۲۱)
 می‌دیدند بی عد و حد و حصر و مر و خویش را چون نقطه میان دایره
 و اصحاب و اتباع و خیل و رجیل^(۲۲) ایشان در اماکن کبیر گاهها^(۲۳)
 دیر مانده عنان تالک و نمالک از دست قدرت و فکر ایشان بیرون
 شد^(۲۴) و قیود پریشانی و خوف و حیرت بر پای اندیشه و عزیمت^(۲۵) سخت
 گشت^(۲۶) نیک دانگ و سرگردان شدند، و چون زبان عذر گنگ
 گشته بود و قدم تقدیم و تأخیر انگ نه چشمشان در آن می‌دید که روان
 شوند و نه روی آنک تخلف و تقاعد نمایند و نه هیچ پستی^(۲۷) که پشت^(۲۸)
 بدو باز دهند و نه بازوی قوت چنان قوی که مقاومت نمایند و نه جگر

(۱۱) ح: رسیده بودند، (۱۲) آ: ب: ج: ز: این و او را ندارند،

(۱۳) ب: خلاف حالت اکند، (۱۴) آ: فکر، ز: تعلل، (۱۵) ب: ح:

باظهاری، (۱۶) ب: ز: آ: آرند، آ: آرید، (۱۷) ب: ز: نجوید،

آ: جوید، (۱۸) ب: ز: شوید، ح: نهانید، (۱۹) کذا فی آ: ح: ز: (۲۰)

ز: این کلمات معنولات، ح: این معنولات و کلمات، ب: اینصیح جدید:

ازین منوله کلمات، (۲۱) تصحیح قیاسی از روی ح: رجیل و رحل، آ: رحل

و حیل از جمع برای نظیر این تعبیر بچند، ص: (۱۱) ب: ح: رحل و حیل، ح: ز: را

حیل، (۱۲) آ: ب: د: ک: (۱۳) ب: بخت جدید افزود: نشان،

(۱۴) آ: ب: اینصیح جدید: ح: د: گشته، ه: ندارد، (۱۵) آ: بی،

بشی، ز: بشی،

و زهره آن بود که گردن کشی کند و درین میان کاری پیدا نه که من
نَحَا بِرَأْسِهِ وَقَدْ رَجَحَ^(۱) برخوانند و بیرون روند و بپلوی ازین کار بهم
کند عاقبت سر پتیر تقدیر بیرون کردند و پای از روزن تدبیر بر
کشیدند،

وَأَيْنُ الْمُبُونِ إِذَا مَا لُرَّ فِي قَرْنٍ . لَمْ يَسْتَطِعْ صَوْلَةَ الْبُرْزِلِ الْمُنَايِسِي^(۲)
از ثابت اضطراب نه بوجه^(۳) اختیار در مصاحبت^(۴) نوین بخدمت پادشاه
روی زمین با سواری چند معدود برفتند، چندانک^(۵) نزدیک اردو
رسیدند از آن جماعت که با ایشان بودند بیشترا بداشتند و سلاحها باز
گرفت^(۶) و قوی از امرای بد کیش^(۷) نباه کیش^(۸) را بی کیش و قربان^(۹)
فرمان شد تا هم در آن موضع در مصاحبت پادشاه زادگان نه نه^(۱۰)
تکشیستی کردند و در اندرون اردو آمدند، یک دو روز^(۱۱) از ایشان
هیچ نپرسیدند و صحیفه بحث و تفحص را سر بهر گذاشتند تا روز سیم که
سعادت خورشید از مشرق طالع^(۱۲) طلوع کرد نهار دولت مخالفان بمغرب
ناکامی رسید و بهار^(۱۳) عمر منافقان بخران^(۱۴) کشید باز جمعیت کردند و

(۱) انظر مجمع الأمثال فی باب المیم ج ۲ ص ۱۶۹ ، ۱۷۰ من تصدق بغير مطالعة:

عَنِ الْيَهُودِ مَلَّةً مِنْ قَاتِلِ الْهَوَارِيِّينَ . فَارْتَبُوا . فَاصْبَحَ قَدْرًا غَيْرَ مَعْنِي

انظر الأغانی ج ۸ ص ۱۷۹ ، و شاهد المعنی للتبویض فی شواهد آراء جامع مصر ص ۱۶۱

(۲) آ: بوعود، (۳) ج: افزود: منکار، (۴) کذا فی: ح، آ: ب: ج: ر:

چنانک، د: چون، (۵) ب: (بصحیح جدید) ج: د: ر: بار گرفتند، آ: باز

گرفته، (۶) کذا فی: ب: ر: ح: آ: ج: د: کیش، آ: ایس: اکذا،

(۷) کذا فی: خس: لسخ، آ: کیش، ج: ندارد، (۸) کیش یعنی تیر

دان است که ترکش نیز گویند و قربان یعنی کاندان، رجوع کنید بخواهی آخر کتاب.

(۹) کذا فی: ب: (بصحیح جدید) د: ر: آ: نانه، ج: نانه، آ: د: نانه،

ج: نانه اسان (کذا - ۱) (۱۱) د: یکی دو روز، آ: ج: دو روز،

(۱۲) کذا فی: آ: ج: باقی ندرتند، (۱۳) آ: نهار، ج: بهار،

(۱۴) آ: بخران،

تمامت جمع شدند منکو فآن فرمود که برین منوال از شما نقلی کرده‌اند
 هر چند مصدق و معقول نیافتد و در گوش عقل و روان خرد مسموع
 و مقبول نی‌آید^(۱) چون امثال این خیالات که^(۲) در دماغ جای گرفته
 باشد بازی نباشد و آوازه چنان مقالات که در زیارت خلق افتاده^(۳)
 مجازی نه بحث و انکشاف آن از راه طیب طینت^(۴) و پاک‌ی عقیدت
 واجب و لازم نی‌آید ناچهره یقین از غبار شهت پالک شود و حجاب
 شک از رخ آفتاب صدق و حق مرتفع گردد تا اگر بهتان و افترا باشد
 کذاب و منتری سزای^(۵) خویش بر صفحات احوال مشاهده کند^(۶) و
 عالمیان را اعتباری و تنبیهی حاصل آید، برین موجبات فرمان شد تا پای
 از دخول و خروج اردو کشیده دارند و جماعت امرا و نوینان را چون
 ایلچنای^(۷) نوبت و تونال^(۸) و ناناکون^(۹) و چنکی^(۱۰) و فلچنای^(۱۱) و
 سرغان^(۱۲) و تونال خرد^(۱۳) و طغان^(۱۴) و یور^(۱۵) را که هر یک خویش را

(۱) آ: نی افتد، ج: نی شود، ب: بخط جدید افزوده: اما (۲) آ: ج: د
 «که» را ندارند، (۳) آ: افتاد، (۴) کذا فی ب، آ: طیب طینت،
 ز: طیب و طینت، ج: طیب طینت، د: طیب طینت، ه: طیبیت،
 (۵) ح: افزوده: حرمت (= جریمت)، (۶) ز: کند، آ: کند، (۷) ه:
 ایلچنای، آ: المغانای، ح: المغانای، ب: المغانای، ج: ایلچنای، ز: المغانای،
 د: یچینا، جامع التواریخ ص ۲۹۳: ایلچنای (یعنی مثل منن)، (۸) تصحیح
 مضمون، آ: ب: ج: نونال، آ در ورق ۱۴۰۸: نونال، این معلوم میشود
 حرف سوم بنا بر آن نون است، د: تونال، ح: نونال، ز: نونال، جامع
 ص ۲۹۳: تونال (مثل منن)، (۹) تصحیح مضمون، ب: ز: ناناکون،
 ه: ناناکون، د: باناکون، آ: ج: ماکون، جامع ص ۲۴۵: فاناکون،
 (۱۰) کذا فی ه: ز: چنکی، آ: ح: چنکی، ب: چنکی، ج: چنکی، د: چنکی،
 جامع ص ۲۹۳: چنکی (مثل منن)، (۱۱) کذا فی ب: فلچنای، آ: فلچنای،
 د: فلچنای، ح: فلچنای، ز: فلچنای، ح: فلچنای، جامع ص ۲۹۳: فلچنای،
 (۱۲) کذا فی ه: ز: سرغان، آ: سرغان، ب: سرغان، د: سرغان، جامع ص ۲۹۳:
 سرغان (مثل منن)، (۱۳) کذا فی ح: آ: ج: نونال خرد، ه: تونال خرد،
 ب: نونال خرد، ز: نونال خرد، د: نونال خرد، جامع ص ۲۹۳: تونال خرد

در آن مرتبه و منصب و دانستند که چرخ برینرا بریشان دست نتواند بود و در عیند ایشانرا که بدوران ایام و لیلی انتظام یافته بریشان نتواند کرد مگر غی دانستند که^(۱)

کدامین سرورا داد او بلندی ، که بازشی خم نداد از دردمندی همه لقمه شکر نتوان فرو برد ، گهی صافی توان خورد و^(۲) گهی درد فرمود تا موقوف کردند و جمعی دیگررا از امیران تومان^(۳) از سروران گردن کش که نسیمه هر یک تطویل دارد و^(۴) تقص و بخت آن آغاز کردند ، برغوجی بزرگ منکسار نوبت بود و جمعی دیگر از امرا و بزرگان^(۵) بیحد روز بدقابی و غوامض آن بارغو و داشتند و احتیاط در آن باب بتقدیم رسانیدند ، اختلاف کله چون در میان آن طایفه ظاهر شد در مخالفت ایشان هیچ خلاف نماند از خجالت و ندامت هر یک بزبان حال می گفتند یا کیتین کیتین نرآیا ، ایشان نیز^(۶) اقرار کردند و بگناه مقرر و معترف شدند ، منکو قان خواست که چنانک عادت محمود اوست اغضائی کند و اغضای^(۷) واجب دارد که العنوة عند القدره من مواجب^(۸) الکرم ، پادشاه زادگان و سروران امرا گفتند که در کار خصم غنلت و

(مثل من) ، (۱۱) کذا فی آ ب و ز ح ، ج : نمان ، د : طغیان : جامع

۲۹۴ : طوغان ، (۱۲) کذا فی آ ، ب : سورا ، ج : امورا : در : سورا ج : سورا ، ح : بشو ، جامع ۲۹۴ : بسورد ،

(۱) ح افزوده : این زمانه چنانکار ، د : که هر نماند ، (۲) ب ج ح :

خوردن ، (۳) کذا فی خمس نسخ ، آ : تومان ، ب : و نوبان او و بخت

الحاقی است ، (۴) کذا فی ، ب (بتصحیح جدید) آ ج ز این او را نماند ،

ح : تا (بجای او) ، د : اشارت رفت تا (بجای او) ، (۵) ب و ز ح اینجا

وادی علاوه دارند ، (۶) «نیز» اینجا برای تأکید فعل است نه تأکید فاعل

یعنی علاوه بر اینکه از خارج بواسطه اختلاف کله گناه ایشان ثابت شد خود ایشان نیز بگناه اقرار کردند ، نه اینکه چون دیگران اقرار کردند ایشان نیز اقرار کردند چه

دیگرانی اینجا در کار نیست ، (۷) آ ج : اغضای ، ب : اغزی (کذا) ،

(۸) د : موجبات :

www.KetabFarsi.com
 عرور از مبلغ صواب و عقل دور باشد،

وَوَضَعَ النَّدَى فِي مَوْضِعِ السَّيْفِ بِالْعَلَى
 مُضْرَكًا وَضَعَ السَّيْفِ فِي مَوْضِعِ النَّدَى^(۱)
 هر کجا داغ بآیدت فرمود
 چون نو مردم نهی ندارد سود^(۲)

و چون مرد صاحب رای بر دشمن بد اندیش فرصت^(۳) یافت اگر در
 مجازات آن تأخیری روا دارد از کمال حزم و اندیشه نیک بعید باشد و
 عاقبت موجب عبرت^(۴) و ندامت گردد،

إِذَا امْكَنْتَ فُرْصَةً فِي الْعَدُوِّ . فَلَا تَبْدَأْ شُغْلَكَ إِلَّا بِهَا^(۵)

و نیکی در شیران تأثیر نکند چون تخم که در زمین شوره^(۶) پراکنند هیچ
 بر ندهد و بتواند اثر نکند و چیزی نروید،

درختی که تلخ است او را^(۷) سرشت . گرش در نشالی بساخ بهشت
 و در از جوی خلدش بهنگام آب . بیخ انگین ریزی و مشک^(۸) ناب
 سر انجام گوهر بکار آورد . همان موه تلخ بار آورد^(۹)

و اگر سیاست واجب نبود و پادشاهان کامگار و شهریاران جبار را از
 آن گزیرستی^(۱۰) آیت حدید و سیف منزل نگشتی و بقصاص که موجب
 یفا و ناسل و نوالد است اشارت نرفتی که وَ لَكُمْ فِي الْفِصَاصِ حَيَوةٌ
 يَا أُولِي الْأَلْبَابِ،

(۱) المنبئ من فصيلا مشهورة مطلقها: لِكُلِّ أَمِيرٍ مِنْ دَفِينِهِ مَا تَعْوَدُ،

(۲) از حدیقه سنائی، (۳) ح افزوده: و ظفر، (۴) ح: حیرت، و لعله

انب، د ندارد، (۵) من فصيلا لابن المعتز مع اختلاف بسیر، انظر ص ۴۱

حاشیه ۱۰، (۶) آ: شور، (۷) د: ز: ویرا، (۸) کذا فی آب ج،

د: ح: لیر، د: شهید، ب: ج: دهی انگین و می و مشک ناب، ز این بیت را ندارد،

(۹) فردوسی، (۱۰) د: کریر بودی، ح: کریر کردندی، ج: کریر نیستی (کذا)،

درخت آنکه برون آرد بهاری^(۱) . که بشکافد سر هر شاخساری
 ای شاه ز خصم ملک کین باید توخت . وین قاعد ز افتاب باید آموخت
 حکم مرتبه خویش بعالم گیری . تا تیغ نزد جهان ازو بر نروخت^(۲)
 منکوقان چون دانست که انواع این کلمات از روی اخلاص^(۳) است
 نه از راه غرض و نفاق فرمود تا جماعتی از امرای بدر^(۴) که ذکر رفت
 و پادشاه زادگان را برین راهها می داشتند^(۵) و درین ورطها و گناهها
 می آورده^(۶) شمیری از غضب بریشان راندند امر باری عز امهرا که
 أَغْرِقُوا فَأَدْخِلُوا نَارًا ، ابتدای آن از ایجنای^(۷) رفت بی سرو پای گشت ،
 و بعد از آن^(۸) تاونال^(۹) پای مال شد ، و تا نا کرین^(۱۰) مَثَلِ يَلِي لَا
 يَلِي عَمِيرو^(۱۱) گزین کرد و شکم بر شمیر انداخت و کشته گشت ، و
 دیگران برین جملت نوبت نوبت روان می شدند بِجَمَلُونِ أَوْزَارَهُمْ عَلَيَّ

- (۱) کذا فی ست نسخ ، آ: بهاری ، (۲) کذا فی آج ، ب: زح مصراع
 سوم را ندارند ، د: بیت دوم را ندارند ، ه: اصل رباعی را ندارند ، (۳) آج:
 اخلاق ، (۴) کذا فی آب ه ، ج: بدرای ، ز: بدروا (بدر را) ،
 د: ح ندارند ، (۵) د: ح: می داشته اند ، (۶) کذا فی آب د: ح:
 ج ه: ز: می آوردند ، (۷) ه: ایجنای ، آ: ایجنای ، ب: ایجنای:
 ز: ایجنای ، د: ایجنای ، ج: ایجنای ، ح: ایجنای ، (۸) ه: آ: نگاه ،
 آج ندارند ، (۹) تصحیح مظنون ، آ: تاونال ، ه: تاوبال ، ب: ز: تاوبال ،
 ج: بازوبال ، ح: بای مال ، د: ایبال ، - رجوع بص ۴۷ حاشیه ۸ ،
 (۱۰) تصحیح مظنون ، ه: و تا نا کرین ، ج: و تا کرین ، آب: و تا کرین
 (کذا بتکرار الواو) ، د: زح اصل جمله را ندارند ، - جامع التواریخ در فقره
 معادله با ما نحن فيه ص ۲۹۲: ما ما کردیدی ، (که میجو بلوئه دبا با کردیدی) چاپ کرده
 است ، رجوع بص ۴۷ حاشیه ۶ ، (۱۱) مَثَلِ قَالَهُ الرَّبَّاءُ فِي فَصْحِ الْمَشْهُورَةِ ،
 انظر الأغانی ج ۱ ص ۷۵ ، و جمهرة الأمثال بهامش مجمع الأمثال ج ۱ ص ۱۶۰ ،
 ۱۶۷ ، و ذکره المبدائی فی باب الخفاء تحت «عَطَبٌ يَسِيرٌ فِي حَطَرٍ كَبِيرٍ» هكذا:
 يَلِي لَا يَلِي أَيْنَ عَمِيرو